

مقدمه

با فرا رسیدن دهم مهرماه ۱۳۹۱، هفتاد سال از تأسیس حزب توده ایران، حزب رزمندگان رهایی طبقه کارگر و زحمتکشان، حزب پیشگامان رهایی زنان از بندهای ستم جنسی و طبقاتی، حزب نویسندگان، شاعران، و هنرمندان مردمی و پیشرو، حزب جوانان، و دانشجویان رزمجو، و حزب همه مبارزان راه آزادی، استقلال، و عدالت میهن ما، می‌گذرد. تاریخ حزب توده ایران، بخش جدایی‌ناپذیری از تاریخ مبارزات قهرمانانه مردم میهن‌مان بر ضد استعمار، استبداد، و امپریالیسم است، و در کندوکاو همین تاریخ است که، به گواهی دوست و دشمن، می‌توان نقش برجسته مبارزان توده‌ای در پیشبرد اندیشه‌های مترقی، نبرد بی‌امان برای دگرگون کردن جامعه واپس‌مانده و روابط اجتماعی - اقتصادی حاکم بر آن، و سازمان دهی مبارزه توده‌ها را دید.

حزب توده ایران، وارث و ادامه دهنده راهی بود که کمونیست‌های ایران دهه‌ها پیش از آن آغاز کرده بودند. حزب کمونیست ایران در حالی نخستین کنگره خود را در تیرماه ۱۲۹۹، در انزلی، برگزار و تشکیل این حزب را به طور رسمی به جهانیان اعلام کرد که، حدود نیم قرن زمینه تاریخی‌ای مشحون از مبارزه را پشت سر داشت. حزب کمونیست ایران با هدف استقرار جمهوری انقلابی، تشکل و رهبری طبقه کارگر، حل مسئله ارضی و محو کامل بقایای فئودالیسم، و حل مسئله ملی (خلق‌ها)، به روشنگری و نشر اندیشه‌های

مترقی پرداخت، که دستاوردهای بزرگی برای مردم در برداشت. مبارزان برجسته، روزنامه‌نگاران، و نویسندگان انقلابی‌ای همچون: سید جعفر جواد زاده، کامران آقازاده، نعمت نصیر، حسین ضیاء علی‌زاده، علی امیر خیزی، میر یوسف‌الدین کرمانشاهی، حسابی ده‌زاده، ابوالقاسم ذره، با آثار خود در نسل روشنفکر و جوان تأثیری بس عمیق برجای نهادند. حزب کمونیست ایران - به رهبری حیدر عمواغلی، مبارز نامدار و چهره درخشان انقلابی (و نیز از رهبران برجسته انقلاب مشروطیت) - در عرصه‌های گسترده‌ای همچون مبارزه در دفاع از حقوق کارگران که اعتصاب کارگران نفت در ۱۳۰۸، اعتصاب کارگران نساجی اصفهان در ۱۳۱۰، اعتصاب کارگران راه‌آهن شمال، و همچنین مبارزه برای کسب استقلال سیاسی و اقتصادی کشور، و نیز سازمان‌دهی مبارزات دانشجویی از آن جمله بودند، کارزاری نیرومند و توده‌ای را توانست در میهن‌مان سازمان‌دهی کند. به دنبال تعقیب شدید حزب کمونیست، هجوم‌های وحشیانه و گسترده دستگاه امنیتی رضا شاه به اعضا و فعالان حزب در سراسر ایران، دستگیری، شکنجه، و زندانی پنجاه و سه نفر و قتل ارانی، فعالیت حزب کمونیست قطع شد.

پس از سقوط حکومت رضا شاه، و در پی رهایی یاران دکتر تقی ارانی از زندان ستم‌شاهی، حزب توده ایران به همت شماری از برجسته‌ترین مبارزان راه آزادی و منادیان رهایی میهن از بندهای استثمار، استبداد، و واپس‌ماندگی، به ریاست سلیمان محسن اسکندری، یکی از رجال بنام و آزادی‌خواه صدر مشروطیت، بنیاد گذارده شد. حزب توده ایران، پس از بنیادگیری، نخستین سازمان سیاسی در میهن بود که مبارزه در راه حقوق کارگران و زحمتکشان، و مبارزه به‌هدف ایجاد تحول بنیادی در جامعه‌ی گرفتار در روابط و بندهای فئودالی - سرمایه‌داری را سرلوحه برنامه‌اش قرار داد، و با پیشنهاد طرح‌هایی مترقی در دفاع از حق زحمتکشان به بهره‌مندی از قانون‌هایی همچون «قانون کار»، «بیمه‌های اجتماعی» و کوشش خستگی‌ناپذیر در راه اجرایی کردن آن‌ها، و نیز مبارزه برای به رسمیت شناختن جنبش سندیکایی و اتحادیه‌ای زحمتکشان ایران، و در پی آن، ایجاد «شورای متحده مرکزی اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشان ایران» با بیش از ۳۰۰ هزار عضو، در مقام مهم‌ترین سازمان سندیکایی خاورمیانه، که به عضویت «فدراسیون سندیکاهای جهانی» نیز درآمد، مبارزه در راه کسب حق اعتصاب، کوشش برای برقراری تساوی دستمزد زنان کارگر با مردان کارگر، مبارزه در راه به وجود آوردن تحول اساسی در روابط غیر عادلانه در روستاهای میهن به‌منظور اجرای اصلاحات ارضی با سازمان‌دهی «اتحادیه دهقانان» که دارای صدها هزار عضو بود، تلاش پی‌گیر در راه به دست آوردن حق انتخاب کردن و انتخاب شدن برای زنان کشور، و همچنین اصلاحات بنیادین در امور آموزش و بهداشت کشور، در جامعه آنچنان نیرویی برای تغییر و تحول برانگیخت که آثاری شگرف را در میهن ما توانست بر جای گذارد.

نخستین برنامه حزب توده ایران، که در مرداد ماه ۱۳۲۳ به تصویب اولین کنگره حزب رسید، سند درخشانی از ماهیت انقلابی حزب و آرمان‌های والای آن در راه‌های کارگران، زحمتکشان، زنان، جوانان، و دانشجویان کشور است. این نخستین سند مبارزاتی حزبی سیاسی در آن دوره از تاریخ بود که پیام آور رهایی میهن از بندهای استعمار، استبداد، و بنا ساختن ایرانی آزاد و آباد بود. در نخستین برنامه حزب ما بر هدف‌های زیر تأکید می‌شود:

«مبارزه در راه استقرار رژیم دموکراسی و تأمین کلیه حقوق فردی، و اجتماعی از قبیل: آزادی زبان، قلم، عقیده و اجتماعات؛

مبارزه بر علیه رژیم دیکتاتوری و استبداد...»

سعی در گذراندن قانون کار از مجلس شورای ملی بر اصول زیر: تقلیل مدت

کار روزانه در تمام کشور به هشت ساعت و پرداخت دستمزد متناسب برای

کارهای اضافی... ایجاد بیمه اجتماعی کارگران و کارمندان و مستخدمین...؛

و اگذاری بلاعوض خالصجات و املاک قابل کشت دولتی به دهقانان

بی‌ملک... اصلاحات اساسی در مورد تقسیم غیر عادلانه محصول بین ارباب و

رعیت... تجدید نظر در قانون استخدامی کشور به نحوی که مخصوصاً شرایط

معاش و زندگی کارمندان جزء تأمین گردد...»

کوشش در توسعه حقوق اجتماعی و برقراری حقوق زنان (حق انتخاب شدن

و انتخاب کردن) در مجلس مقننه و انجمن‌های ایالتی و بلدی. بهبودی اوضاع

مادی و تأمین استقلال اقتصادی زنان...»

تساوی کامل حقوق اجتماعی بین کلیه افراد ملت قطع نظر از مذهب و نژاد...»

طرح چنین خواست‌های انقلابی و پیشرویی نه تنها فضای سیاسی - اجتماعی آن روز

ایران را دگرگون کرد، بلکه اثرهای این اندیشه‌های مترقی و آزادی‌خواهانه تا به امروز در

جامعه ما پابرجاست. هیچ نیروی آزادی‌خواهی را در میهن مان نمی‌توان یافت که برنامه

سیاسی‌اش زیر تأثیر این اندیشه‌های مترقی و انسان‌دوستانه این آغاز حماسه‌گون حزب

کارگران و زحمتکشان میهن ما، حزب توده ایران، قرار نگرفته باشد.

با تأسیس حزب توده ایران و انتشار انبوهی از روزنامه‌ها، مجله‌ها، کتاب‌ها، و نشریه‌های

سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، نسل جوان کشور با اندیشه‌های پیشرو، انقلابی، و

تاریخ ساز مارکسیسم - لنینیسم آشنا شد و توانست نقش مهم و سازنده‌ای را در تغییر جامعه

ما ایفاء کند. شماری از برجسته‌ترین متفکران، ادیبان، شاعران، نویسندگان و مترجمان

کشور در دامان حزب توده ایران پرورش یافتند و زمینه ساز پیدایش و رشد فرهنگی پیشرو

در جامعه ما شدند. یکی دیگر از عرصه‌های درخشان فعالیت حزب ما، تلاش‌های پیگیر آن

در به پیش بردن امر همکاری بین نیروهای مترقی و آزادی خواه کشور بوده و است.

از همان فردای تأسیس حزب، توده‌ای‌ها در راه اتحاد عمل همه آزادی خواهان و میهن دوستان کشور برای رهایی ایران از چنگال استبداد و استعمار همواره تلاش کرده‌اند و نمونه‌های درخشانی از این فعالیت‌ها در تاریخ معاصر میهن ما ثبت شده است. برپاداشتن «جبهه آزادی»، در بردارنده نیروهای مترقی، روزنامه‌ها، و مدیران نشریه‌های کشور (تابستان سال ۱۳۲۳)، «جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری» (اردیبهشت ماه ۱۳۲۷)، «جمعیت ملی مبارزه با استعمار» (در دیماه ۱۳۲۹)، و ده‌ها تلاش دیگر در طول هفتاد سال گذشته، از جمله نمونه‌هایی از کوشش حزب برای اتحاد عمل است. واقعیت این است که جا افتادن این اندیشه مهم که: رهایی ایران از بندهای ارتجاع و استبداد نیازمند کوشش متحد و همکاری همه آزادی خواهان کشور است، در اثر تلاش‌های مستقیم حزب توده ایران در جامعه ما بوده است.

مبارزه در راه به دست آوردن حقوق پامال شده خلق‌های زیر ستم ایران، از جمله دیگر عرصه‌های فعالیت حزب ما در طول هفتاد سال گذشته بوده است. بنیادگذاری و تأسیس حزب توده ایران با آغاز پیکار در راه رهایی خلق‌های ایران از بند ستم ملی و طبقاتی ارتباطی گسست ناپذیر دارد. حزب توده ایران نخستین سازمان سیاسی کشور بود که خواست و اگذاری خودمختاری در چارچوب ایرانی واحد و دموکراتیک را در دستور کار مبارزات سیاسی کشور قرار داد، و توده‌ای‌ها در صحنه‌های پیکار خونین خلق‌های آذربایجان، کردستان، و همچنین دیگر خلق‌های محروم کشور، از جمله خلق عرب، بلوچ، و ترکمن، در راه دست یافتن به حقوق‌شان از هیچ فداکاری‌ای کوتاهی نکرده‌اند.

از آغاز بنیادگذاری حزب توده ایران در دهم مهرماه ۱۳۲۰ تا کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ - که از سوی دولت‌های امپریالیستی آمریکا و بریتانیا و بر ضد جنبش مردمی ایران و نهضت ملی شدن نفت ایران، سازمان دهی شده بود - یعنی در طی تنها ۱۲ سال فعالیت سیاسی، توده‌ای‌ها سرچشمه آن چنان تحول‌های انقلابی‌ای در ایران گردیدند که سرتاسر منطقه خاور نزدیک و میانه زیر تأثیر شگرف آن قرار گرفت. امپریالیسم آمریکا و بریتانیا، حزب توده ایران را بزرگ‌ترین خطر در مقابل منافع برتری طلبانه خود در منطقه می‌دیدند. امروز پس از گذشت نزدیک به شش دهه، و در پی گشوده شدن و انتشار سندهای محرمانه سازمان دهندگان این کودتا، روشن شده است که یکی از هدف‌های عمده کودتای ۲۸ مرداد، سرکوب خونین حزب توده ایران بود. دستگیری هزاران توده‌ای، شکنجه و سپس اعدام بسیاری از آنان از جمله رفقای قهرمان سازمان نظامی حزب، از سوی رژیم شاه، نه تنها «ریشه حزب» را - آنطور که دستگاه‌های امنیتی حکومت سلطنتی تصور می‌کردند - نتوانست در ایران بخشکاند، بلکه الهام بخش نسل‌های نوینی از رزمندگان توده‌ای و دیگر نیروهای مترقی و چپ میهن نیز گردید.

با وجود سرکوب ۲۵ ساله دستگاه‌های امنیتی رژیم سلطنتی، توده‌ای‌ها نقش حیاتی‌ای را در سازمان‌دهی مبارزه ضد استبدادی میهن ما ایفا کردند. روزنامه زیر زمینی «نوید»، که به سردبیری رفیق قهرمان رحمان هاتفی (حیدر مهرگان) منتشر می‌شد، توانست با بردن نظرهای حزب توده ایران به میان توده‌ها، و از جمله، مطرح شدن ضرورت سازمان‌دهی اعتصاب عمومی برای نخستین بار از سوی آن، تأثیر مهمی در سمت‌گیری مبارزات ضد استبدادی میهن ما بر جای گذارد، که سرانجام با نقش برجسته‌ای که کارگران توده‌ای در سازمان‌دهی اعتصاب کارگران نفت ایفا کردند، ستون فقرات رژیم سلطنتی درهم شکست.

پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷، نظام سیاسی پوسیده و ضد مردمی سلطنتی را واژگون کرد، و با استقرار آزادی، این امکان را پدید آورد که میهن ما بدون دخالت خارجی و حضور ده‌ها هزار مستشار آمریکایی، به سمت انتخاب نظام سیاسی - اقتصادی خود حرکت کند. حزب توده ایران پس از ۲۵ سال سرکوب خشن و خونین، فعالیت علنی خود را از سر گرفت و در مدتی بسیار کوتاه توانست به نیروی بزرگ اجتماعی‌ای با نفوذ چشمگیر معنوی، تبدیل گردد. تأثیر اندیشه‌های حزب ما بر اصل‌های مترقی قانون اساسی، که دفاع از منافع قشرهای گوناگون اجتماعی و پاسداری از آزادی را در دستور کار خود قرار می‌دهد، در کنار تلاش حزب در سازمان‌دهی کارگران، کشاورزان، زنان، جوانان، و دانشجویان کشور، هراس ارتجاع داخلی و کشورهای امپریالیستی را که نگران سمت‌گیری انقلاب بهمن ۵۷ بودند، خیلی زود برانگیخت.

تنها کافی است اشاره کنیم که در دوران توفانی سال‌های نخست پس از انقلاب به همت مبارزه توده‌ای‌ها و دیگر نیروهای مترقی کشور، مسئله اصلاحات ارضی و تصویب قانون کار، که تا حدودی از حقوق کارگران حمایت کند، با وجود همه مخالفت‌های نیروهای ارتجاعی و واپس‌گرا، در جامعه به پیش برده شد. مقابله هوشیارانه حزب توده ایران با توطئه‌های پی‌درپی امپریالیسم برای شکست انقلاب ایران، و از جمله هشدارهای حزب ما پیرامون امکان حمله نظامی به ایران، و سپس مبارزه برای صلح و بر ضد ادامه جنگ ایران و عراق، از دیگر عرصه‌های مهم و درخشان مبارزه حزب ما است. در خرداد ماه ۱۳۶۱ و در پی پیروزی ایران در خرمشهر و بیرون راندن ارتش متجاوز رژیم صدام حسین، که افسران توده‌ای در آن نقش برجسته‌ای را ایفاء کردند، و با وجود جو شدید تبلیغاتی رسانه‌های حاکم، و طرح شعار «جنگ، جنگ تا پیروزی» از سوی خمینی و دیگر سران رژیم، حزب ما این شعار را شعاری نادرست اعلام کرد، و ضرورت پایان جنگ از راه مذاکره را در جامعه مطرح ساخت. پاسخ مرتجعان حاکم به این دید درست و راه‌گشا، یورش وحشیانه به حزب توده ایران و کشتار گروهی از برجسته‌ترین فرماندهان انقلابی ارتش ایران بود.

سرکوب خشن و خونین حقوق و آزادی‌های دموکراتیک، به بند کشیدن هزاران مبارز راه آزادی، و یورش همه جانبه به حزب توده ایران، در بهمن ماه ۱۳۶۱، که به گفته ری شهری جنایتکار با دستگیری بیش از ده هزار تن از کادرها، فعالان، اعضا، و هواداران حزب توده ایران همراه بود، بار دیگر امکان فعالیت آزاد و علنی را از حزب کارگران و زحمتکشان میهن ما سلب کرد، و حاکمیت فاجعه بار رژیم ضد مردمی و استبدادی «ولایت فقیه» را بر ایران مستقر کرد. مبارزه پی گیر و بی امان حزب توده ایران در دهه های اخیر بر ضد حکومت استبدادی و ضد مردمی «ولایت فقیه»، حمایت از جنبش های اصلاح طلبانه و تحول طلب، تلاش در راه ایجاد جبهه وسیع و واحد بر ضد دیکتاتوری، و تأکید بر نقش اساسی گردان های اجتماعی، به خصوص طبقه کارگر و زحمتکشان، در پیشبرد امر مبارزه برای رهایی میهن و استقرار آزادی، دموکراسی، و عدالت اجتماعی، گویای این واقعیت سترگ است که پیکار قهرمانانه ای که یاران ارانی در دهم مهر ماه ۱۳۲۰ در میهن ما آغاز کردند همچنان ادامه یافته، و این نبرد تا پیروزی زحمتکشان و محرومان برای دست یابی به حقوق شان ادامه خواهد یافت.

جهان‌بینی حزب توده ایران

جهان‌بینی حزب توده ایران، حزب طبقه کارگر و زحمتکشان ایران، بر پایه اندیشه‌های علمی مارکسیسم - لنینیسم بنا شده است، و هدف‌های دور و نزدیک، و مشی سیاسی و سازمانی آن، از انطباق خلاق این جهان‌بینی علمی و انقلابی بر شرایط ویژه جامعه ایران، ناشی می‌شود. حزب توده ایران، بنا به ماهیت طبقاتی، و خصصت میهن دوستانه خود، به اصل همبستگی جهانی کارگران و زحمتکشان پایبند است، و اعتقاد دارد که، میهن دوستی و همبستگی جهانی مبارزان راه‌رهای طبقه کارگر و زحمتکشان یدی و فکری با یکدیگر پیوند جدایی‌ناپذیر دارند. در سال‌های اخیر، به خصوص در پی فروریزی حکومت‌های سوسیالیستی در اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی، سرمایه‌داری جهانی، مردم جهان را به پذیرش نظم نوین جهانی فراخواند، یعنی نظمی که در آن انحصارهای سرمایه‌داری تعیین‌کننده سرنوشت بشر خواهند بود. پیام این کارزار روشن بود: مبارزه طبقاتی در جهان پایان یافته است؛ سوسیالیسم مدینه فاضله‌یی دست نیافتنی است؛ بشریت سرنوشتی جز قبول سرمایه‌داری ندارد، و آنان که هنوز سوسیالیسم را تبلیغ می‌کنند کهنه‌اندیشان جزم‌گرایی‌اند که از قافله تمدن عقب مانده‌اند. در این مجموعه ارزشی، وجود فاصله طبقاتی، بهره‌کشی، نابرابری، بی‌عدالتی و ظلم، بخش جدایی‌ناپذیر و طبیعی زندگی بشری دانسته می‌شود که می‌باید به آن تن درداد. پاسخ کمونیست‌ها به این نظریه پردازی‌های «بکر»، که به کهنگی و پوسیدگی خود نظام سرمایه‌داری است، روشن و قاطع است: مبارزه بشر برای رهایی از بهره‌کشی، بی‌عدالتی، و دست‌یابی به آزادی واقعی کار از بندهای سرمایه، مبارزه‌یی است عینی که خارج از ذهن این یا آن نظریه پرداز، در جوشش و پویش دائمی است. دیالکتیک حرکت جامعه بشری، که در گذر هزاران سال، شاهد تکامل جامعه‌ها از صورت بندگی به صورت بندگی دیگری بوده است، دلیل انکارناپذیری بر عینی بودن این روند و ادامه آن بر رغم تحولاتی است که، برخی نظریه‌پردازان سرمایه‌داری آن را در حکم پایان تاریخ، می‌خواهند به توده‌ها - که موتور عظیم این حرکت جهانی‌اند - قالب کنند.

کمونیست‌ها، تحول طلبان واقعی و پیشاهنگان اصیل پیشرفت جامعه بشری به سمت تکامل‌اند. در طول سده گذشته، کمتر حرکت و یا تحول مترقی اجتماعی‌ای را می‌توان یافت که بر اثر نفوذ اندیشه‌های مارکسیستی انجام نگرفته باشد. از مبارزه برای آزادی و برابری زنان، و حرکت به سوی صلح و نجات جهان از خطر نابودی با سلاح‌های اتمی، تا مبارزه برای رهایی صدها میلیون انسانی که در بندهای استعمار اسیر بوده‌اند، بخشی از کارنامه درخشان و پرافتخاری است که کمونیست‌ها به حق به آن می‌بالند.

پاسخ ما به کسانی که ما را، به سبب پایبندی به اعتقادات مان، به جزم‌گرایی متهم می‌کنند،

روشن است: مارکسیسم - لنینیسم، جهان‌بینی پویایی است که در جریان تکامل جامعه بشری و در روند مبارزه اجتماعی - طبقاتی، صیقل می‌یابد، بسط پیدا می‌کند، و همراه با پیشرفت علم و بینش بشر، باریک‌اندیشی و تصریح می‌شود. بر پایه چنین درکی، به اعتقاد ما: خصلت و مضمون اساسی دوران کنونی جامعه بشری، دوران گذار از سرمایه‌داری جهانی شده و عمیقاً انحصاری به صورت بندی اجتماعی - اقتصادی برتر و متری‌ای است که در آن، جامعه از بندهای بهره‌کشی انسان از انسان رها گردیده و زمینه‌های عملی شدن عدالت اجتماعی را بر پایه از بین بردن نظام طبقاتی بنا کرده است. دوران کنونی ما، دوران تحول‌های عظیم فن‌آورانه، دوران پیشرفت‌های بزرگ و سرنوشت ساز علمی، و دوران رشد بیش از پیش آگاهی اجتماعی بشر برای بنا کردن جامعه‌ی نو است. جهان، در آغاز قرن بیستم، شاهد نخستین تلاش بشر در بر پا کردن چنین جامعه‌ی بود. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، سیمای جهان کهنه را دگرگون کرد، و ثابت کرد که نظریه‌های مبتنی بر ابدی و ازلی بودن سرمایه‌داری، ادعاهای بی‌پایه‌ای بیش نیستند. جهان، در آغاز هزاره سوم، با کوله‌باری غنی از تجربه و دست‌آوردهای علمی و عملی بر دوش به پیش می‌رود، و در پرتو این تجربه‌ها و دستاوردها، و با سلاح همین جهان‌بینی علمی است که بشر خواهد توانست جامعه برتر و انسانی، یعنی جامعه سوسیالیستی، را بنا کند.

مشخصه‌های عمده اوضاع جهان و ایران، از دیدگاه حزب توده ایران

الف - سیمای کنونی جهان

کنگره پنجم حزب توده ایران، در بهمن ماه ۱۳۸۲، با استناد به «بروز نشانه‌های جدی بحرانی همه جانبه در سیستم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حاکم در جهان» در آغاز قرن بیست و یکم، بر ضرورت توجه به «تبعات خطرناک آن» در ادامه مبارزه برای «پیشرفت اجتماعی در کشورها و امکان ادامه مبارزه برای گسترش عدالت اجتماعی در وسیع‌ترین مفهوم آن» تاکید کرد. بعد از تقریباً یک دهه، سیمای کلی جهان زیر تأثیر مستقیم بحران اقتصادی - سیاسی ژرف و همه جانبه سرمایه‌داری جهانی، و گسترش خیزش‌ها و جنبش‌های مردمی در برابر پیامدهای ضد انسانی الگوی نولیبرالیسم اقتصادی آن قرار گرفته است. مشخصه دیگر سیمای دگرگون شونده جهان کنونی، رشد و عمق یافتن خیزش‌های توده‌ها در کشورهای در حال توسعه بر ضد رژیم‌های دیکتاتوری و تلفیق این مبارزه با خواسته‌های مادی طبقه‌ها و قشرهای زحمتکش است. به درستی می‌توان گفت که، در بیشتر نقطه‌های جهان توده عظیم زحمتکشان و طبقه کارگر به دنبال بدیل دیگری‌اند، و نیروهای مترقی و حزب‌های کمونیست بار دیگر در صدر این مبارزه برای صلح، عدالت اجتماعی، و دموکراسی قرار دارند. در مقابل، باید یادآور شد که نظامی‌گری و جنگ افروزی امپریالیسم برای یافتن راه برون رفت از بحران اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری جهانی کماکان بزرگ‌ترین خطر در برابر بشریت است.

در دو دهه گذشته جهان شاهد رخداد‌های تعیین کننده‌ای در روند تحول‌ها و تغییر آهنگ حرکت تکاملی جامعه بشری بوده است. پیامدهای ناگزیر سقوط دولت‌های سوسیالیستی در اتحاد شوروی و اروپای شرقی، موازنه نیروها در سطح جهان را به طور بنیانی تغییر داده‌اند. و این تغییر توازن نیرو به نفع امپریالیسم، حلقه کلیدی شکل‌گیری تحول‌های بین‌المللی، از سال‌های ۱۹۹۰ تا کنون، بوده است. مبارزه زحمتکشان برای حقوق و خواست‌های خود در آغاز قرن بیست و یکم، در شرایط جهانی‌ای بسیار متفاوت با دوره بین دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰ میلادی، جریان دارد که نمی‌توانسته است مظهر و نشان خود را بر نیروهای شرکت کننده در این مبارزه و شعارهای تاکتیکی و استراتژیکی آن نگذارد. توجه به مشخصه‌های اصلی توازن نیرو در جهان، در تعیین راه و شیوه‌های مبارزه، چه در عرصه بین‌المللی و چه در صحنه تحول‌های بغرنج میهن‌مان، اهمیت اساسی دارد.

تشخیص صحیح مرحله‌های مشخص مبارزه و طرح شعارهای موثر استراتژیکی و تاکتیکی در بسیج توده‌ها با هدف ساختمان جامعه‌ی آزاد و مبتنی بر ایده‌های انسانی و منافع زحمتکشان، مستلزم آن است که نیروهای اثرگذار در این مبارزه، در هر مقطع آن،

درک عینی‌ای از موازنه نیروها هم در سطح بین‌المللی و هم در داخل کشور داشته باشند. مبارزانی که دارای درک روشن از سوسیالیسم علمی‌اند به تجربه دریافته‌اند که جنبه‌های جهانی و داخلی موازنه قوا، با وجود استقلال نسبی در ژرفا، به هم مربوط و تأثیرپذیر از یکدیگرند. ارزیابی دقیق و همه‌جانبه موازنه نیروها، همواره با مشکل‌های بالقوه‌ی روبه‌رو است، چرا که هر دو جنبه داخلی و جهانی آن، هم به‌طور جداگانه و هم چنین در رابطه با همدیگر، می‌توانند تغییر یابند. هر کدام از دو جنبه داخلی و خارجی موازنه قوا به این معنی استقلال و دیرپایی نسبی دارند که، در هر مقطع مشخص تاریخی می‌توان در آن‌ها کاراکتر و مشخصه‌های ویژه‌ای را متبلور دید. مسئله مهم در امر تشخیص و تعریف موازنه نیروها در سطح جهان و در عرصه یک کشور، این است که، این دو در حالی که به‌طور عمیقی با هم مرتبطند، به‌طور همزمان نمی‌توانند همسان‌انگاشته شوند. موازنه نیروها در داخل ممکن است قویاً مساعد و مثبت باشد، اما در جهانی که زیر تسلط امپریالیسم و نظامی‌گری فزاینده آن است، شرایطی را می‌توان به‌تصور آورد که اوضاع آن گونه برای نیروهای مترقی دشوار گردد که امکان در پیش گرفتن یک برنامه کار رادیکال و انقلابی را محدود و یا حتی مسدود کند. از سوی دیگر، به‌طور همزمان این امکان وجود دارد که موازنه مساعد نیروهای داخلی، بر رغم فضای خصمانه جهانی، امکان در پیش گرفتن دستور کاری توسعه‌ای و رادیکال را فراهم آورد. رخدادهای کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا در زمستان ۱۳۸۹ و تمامی سال ۱۳۹۰، این ارتباط تنگاتنگ و دیالکتیکی جنبه‌های بین‌المللی و داخلی موازنه قوا را به روشنی نشان دادند.

۱. سرمایه‌داری («جهانی شده»)، و پیامدهای نولیبرالیسم اقتصادی

سرمایه‌داری در قرن بیستم دست‌خوش تحولاتی مهمی بوده است. اگر در قرن نوزدهم، رقابت آزاد خصلت عمده و ویژه سرمایه‌داری به‌شمار می‌رفت، در قرن بیستم، با تراکم و تمرکز سرمایه و تولید، انحصارهای بزرگ پدید آمدند و سرمایه‌داری به مرحله امپریالیسم وارد شد. در سه دهه گذشته سرمایه‌داری جهانی با سوءاستفاده انحصاری از ثمره‌های انقلاب علمی و فن‌آورانه، در چارچوب «جهانی شدن» سرمایه‌های کلان، تغییرهای عمده ساختاری را به وجود آورده است. این مرحله، ادامه منطقی مرحله امپریالیستی سرمایه و در امتداد آن است. از دهه هشتاد قرن بیستم میلادی الگوی اقتصادی نولیبرالیسم به صورت سازمان یافته و به‌طور عملی جایگزین الگوی سرمایه‌داری «کینز» گردید. در سه دهه گذشته، نولیبرالیسم اقتصادی از سوی نهادهای بین‌المللی پر قدرتی مانند «صندوق بین‌المللی پول»، «بانک جهانی»، و «سازمان تجارت جهانی» (از دهه

۱۹۹۰ میلادی)، به بهانه تعدیل اقتصادی، بهینه‌سازی، و انضباط مالی، بر تمام عرصه‌های اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری موسوم به «شمال و جنوب» تحمیل شده است. به کار بردن سیاست‌های پولی (مانترستی) در کنار خصوصی‌سازی گسترده، کوچک‌سازی دولت، ایجاد «بازار آزاد بدون نظارت» با حداقل موازین نظارت بر عملکرد سرمایه خصوصی، به همراه ایجاد بازار کار انعطاف‌پذیر، توانسته است که توازن قدرت سیاسی و اقتصادی را به نفع لایه‌های فوقانی بورژوازی این کشورها تغییر دهد. در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و بسیاری از کشورهای در حال رشد، تمرکز سرمایه‌های غول‌آسای مالی و پیوند آن‌ها با هرم قدرت در روبنای سیاسی، و اختلاس‌های عظیم، یکی از پیامدهای عام «تعدیل اقتصادی» بوده است. اجرای برنامه‌های نولیبرالیسم اقتصادی، در طول تقریباً سه دهه، و در چهارچوب «جهانی شدن»، به تسلط سرمایه‌های کلان مالی غول‌آسا و گرایش بارز سرمایه‌داری جهانی به سوی فعالیت‌های غیرتولیدی منجر شده است. این فرایند- به همراه جهش در فن‌آوری علم و صنعت- تغییرهایی اساسی در اقتصاد سیاسی، بافت قشرهای زحمتکش کشورهای پیشرفته غربی، و شکل ارتباط آن‌ها با روند تولید و اضافه‌ارزش، و مجموعه سرمایه‌داری جهانی را موجب گشته است. برآمد این تغییرها، به طور آشکاری توازن نیرو را بر خلاف منافع طبقه کارگر و قشرهای زحمتکشان تغییر داده است.

از دیگر مشخصه‌های مهم سرمایه‌داری در دوران ما، قدرت گرفتن و رشد وسیع انحصارها است. ادغام شرکت‌های صنعتی در واحدهای انحصاری از طریق بانک‌های سرمایه‌گذاری غول‌آسا، اکنون روند غالب در سرمایه‌داری جهانی است. تسلط مخرب اقتصادی و سیاسی انحصارهای سرمایه‌داری را امروز در تمامی عرصه‌های زندگی و از جمله در محیط زیست می‌توان به وضوح مشاهده کرد. در سه دهه گذشته، تحمیل الگوی نولیبرالیسم اقتصادی از طریق نهادهای بین‌المللی به وسیله خصوصی‌سازی گسترده، این انحصارهای فراملی را قادر به انعقاد قراردادهای به‌غایت غارتگرانه به منظور دسترسی به منابع طبیعی کشورهای عقب مانده کرده است. نابودی شتاب‌گیرنده اقتصاد ملی کشورهای آفریقا، خاورمیانه، و آمریکای لاتین، به همراه حمایت از رژیم‌های دیکتاتوری، در سه دهه گذشته از پیامدهای دیگر رشد انحصارهای فراملی است.

در دو دهه گذشته، گرایش نظامی‌گری و تحمیل الگوی نولیبرالیسم اقتصادی در چارچوب «جهانی شدن»، تأثیر بسیار منفی‌ای بر روند ایجاد مؤلفه‌های دموکراسی و آزادی داشته است. با وجود تمام شدن به اصطلاح «جنگ سرد» به نفع کشورهای سرمایه‌داری، کوشش محفل‌های امپریالیستی به تخریب حاکمیت ملی در کشورهای مستقل و دارای جهت‌گیری مردمی، و حمایتشان از دیکتاتورهای محلی، تاکنون بدون وقفه ادامه داشته

است. شایان توجه است که اولین آزمایش الگوی نولیبرالیسم در شیلی دوران کودتای خونین «پینوشه» (۱۹۷۳) با توصیه‌های ضداجتماعی «هایک» و «فردمن» در مورد رابطه «آزادی» و نقش بلامنازع «بازار آزاد» بود، و از آن برهه تاکنون چراغ راهنمای تئورسین‌های سرمایه‌داری بوده است. مهم‌ترین عامل در این فرمول، اجرای بلامنازع «تعدیل اقتصادی» با ایجاد «بازار کار انعطاف‌پذیر» در راستای تبدیل نیروی کار به ابزار اصلی تولید ثروت‌های خصوصی کلان است. این فرایند تنها از طریق مطیع کردن زحمتکشان، یعنی با محدود کردن و یا سرکوب حقوق دموکراتیک، امکان‌پذیر است. تجربه سه دهه گذشته در سرتاسر جهان و همین‌طور تحول‌های سیاسی بحران کنونی اقتصادی اروپا، به وضوح نشان می‌دهند که این سیاست‌ها در تضاد با مؤلفه‌های دموکراسی، حقوق دموکراتیک، و آزادی‌های اجتماعی عمل می‌کنند و بی‌ثباتی خطرناکی را به وجود آورده‌اند.

مشخصه‌های بارز کنونی جهان بعد از دو دهه تاخت و تاز بدون رقیب نظام سرمایه‌داری در عرصه کلان را می‌توان بدین صورت جمع‌بندی کرد: بی‌ثباتی و بحران اقتصادی بسیار عمیق و خانمان برانداز، خطر جنگ‌های دهشتناک، گسترش جهان‌بینی‌های سیاسی و اجتماعی واپس‌گرای ناسیونالیستی و مذهبی، تهدید دائمی تروریسم و استفاده مستقیم و غیر مستقیم دولت‌ها از آن، و تخریب محیط زیست. اسناد «کنگره پنجم» حزب توده ایران در رابطه با آینده سرمایه‌داری جهانی و حل بحران‌های ادواری و در حال ژرفش، به این نتیجه‌گیری صحیح رسید که، سیاست‌های نولیبرالی اقتصادی، نظامی‌گری، و «جنگ‌های نامحدود»، جهان را با دشواری‌های فاجعه‌باری روبه‌رو خواهد کرد. اسناد کنگره پنجم با اشاره به «بحران همه‌جانبه و ویرانگر» که سرمایه‌داری جهانی با آن مواجه بود، به درستی خاطر نشان کرد که وعده‌های «اقتصاد آزاد بی‌نظارت» در ایجاد زندگی‌ای بهتر برای توده‌های زحمتکشان، به ویژه در کشورهای توسعه نیافته، به هیچ وجه تحقق‌پذیر نخواهد بود. واقعیت سرسخت و دردناک این است که، به رغم بوق و کرنای تبلیغاتی رسانه‌های گروهی، انحصارهای فراملی بخش وسیعی از دارایی‌های جهان را زیر نظارت خود دارند و همچون اختاپوسی شریان‌های اقتصادی جهان را در بازوهای مکنده خود دربر گرفته‌اند. در چنین شرایطی، پوچ بودن نظریه‌های رقابت آزاد، خودگردانی نیروهای بازار بر توازن تولید، توزیع و مصرف عادلانه، که از سوی بسیاری از نظریه‌پردازان سرمایه‌داری در دو دهه اخیر مطرح گردیده است، بیش از پیش روشن می‌شود. در مرکزهای پر قدرت سرمایه‌های مالی جهان مانند «وال استریت» و «لندن»، روزانه صدها میلیارد دلار سهام خرید و فروش می‌شود که نقش بسیار مخرب، انگلی، و عمیقاً ضد مردمی در حیات اقتصادی جامعه بشری بازی می‌کنند. معامله‌های قمارمانند و کازینویی و نوسان‌های قیمت سهام و انواع اوراق بهادار و مشتقات مالی در این مرکزها، آینده اشتغال و زندگی توده عظیم انسان‌ها و واحدهای تولیدی را به خطر می‌اندازند. هدف همه این فعالیت‌ها

تبدیل اضافه‌ارزش برآمده از نیروی کار صدها میلیون زحمتکش در سرتاسر جهان به ثروت‌های افسانه‌ای در دست اقلیتی بسیار کوچک است.

جالب توجه است که آنچه که لنین در سال ۱۹۱۶ در حکم «مرحله امپریالیستی» سرمایه‌داری مطرح کرد تا چه حد با واقعیت‌های امروز جهان ما همساز است. لنین، با بسط تئوری مارکس، بررسی روند رشد سرمایه‌داری، به همراه بهره‌گیری از نظریه‌های علمی‌ای که از سوی اقتصاد دانان آن روز مطرح بود، این نظر را عنوان کرد که، سرمایه‌داری وارد مرحله‌ی نوینی شده است که مشخصه اساسی آن، از جمله: تمرکز تولید، سرمایه، و پدید آمدن انحصارهای بزرگ است. لنین، همچنین به این نتیجه رسید که، در این مرحله از سرمایه‌داری انحصاری، سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی درهم می‌آمیزد و به پیدایش الیگارش‌ی سرمایه مالی منجر می‌شود. نکته مهم دیگری را که لنین در تعریف مشخصه‌های این مرحله از سرمایه‌داری شناسایی کرد، صدور سرمایه در مقام ویژگی مهم این مرحله سرمایه‌داری بود. لنین افزون بر خصلت اقتصادی، سرشت سیاسی امپریالیسم را نیز تشریح کرد و نشان داد که، اگر گرایش بورژوازی به دموکراسی از مشخصه‌های سرمایه‌داری در مرحله رقابت آزاد بود، سلطه انحصارها در اقتصاد، نمی‌تواند به انحصار طلبی در سیاست، به ارتجاع، و به کار گرفتن قهر، در تمام عرصه‌ها، منجر نشود؛ به گفته لنین: «امپریالیسم از نقطه نظر سیاسی به طور کلی عبارت است از تمایل به اعمال زور و ارتجاع.» امروز موضوع مورد بحث، نه در وجود و یا عدم وجود انحصارهای امپریالیستی، بلکه بر سر خصلت و عملکرد این انحصارها در سراسر جهان و چگونگی مقابله با خصلت‌های جنگ افروزان و سرکوب‌گرانه آن است. مهم‌تر اینکه، بحران کنونی سرمایه‌داری جهانی محصول اشتباه‌های سیاست‌گذاری و یا انحراف در نظام بانکی که قابل تصحیح باشند، ایجاد نشده است. این بحران سیستماتیک برآمده از خصلت‌های ذاتی نظام سرمایه‌داری و همزاد آن است؛ رفتار امپریالیستی آن در قالب نظامی‌گرایی و تجاوز، و در کنار آن، تحمیل «جهانی شدن» برای تسلط سرمایه‌های مالی بسیار پر قدرت، بخش‌گریز ناپذیر تکامل نظام سرمایه‌داری است. این، برآمده از نیاز سرمایه‌داری جهانی برای صاحب شدن هر چه بیشتر نیروی کار، و سوداگری است.

مسئله مهم دیگر در این عرصه، تأثیر مستقیم اقتصادی و اجتماعی سرمایه انحصاری بر اقتصاد جهان و به خصوص بر وضعیت زندگی مردم در کشورهای محروم و همچنین کشورهای در حال توسعه است. همان‌طور که در گزارش سال ۱۹۹۹ «توسعه انسانی» سازمان ملل خاطر نشان شده است، روند تعمیق و گسترش نابرابری در میان کشورهای جهان و در درون کشورها از سال‌های دهه ۱۹۸۰ میلادی بی‌وقفه ادامه داشته است. فاصله درآمد‌ها میان یک پنجم جمعیت جهان - که در بالاترین سطح درآمد در کشورهای

ثروتمند زندگی می‌کنند - و یک پنجم جمعیت جهان در پایین‌ترین سطح درآمد، در سال ۱۹۹۷ به نسبت ۷۴ به ۱ رسید؛ حال آنکه این نسبت در سال‌های دهه ۱۹۹۰، ۶۰ به ۱ و در سال‌های دهه ۱۹۶۰، ۳۰ به ۱ بود. در سال‌های پایانی دهه ۱۹۹۰، یک پنجم جمعیت جهان با بالاترین سطح درآمد، ۸۶ در صد تولید ناخالص، ۸۲ درصد بازارهای صادرات، و ۶۸ درصد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را در اختیار داشتند؛ در حالی که سهم یک پنجم فقیرترین جمعیت جهان از این عرصه‌ها تنها ۱ درصد بوده است. کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری با ۱۹ درصد جمعیت جهان، ۷۱ درصد تجارت جهانی در تولید و خدمات، ۸۵ درصد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، و ۹۱ درصد استفاده‌کنندگان اینترنت را به خود اختصاص داده‌اند.

کار، مبارزه، و خلاقیت مردم زحمتکش جهان در قرن بیستم، بسیاری از پیشرفت‌ها و تحول‌های غیر قابل تصور در عرصه‌های گونه‌گون کار و زندگی بشر را به ارمغان آورد. این پیشرفت‌ها ظرفیت بالقوه عظیمی را برای تأمین نیازمندی‌های مردم در مسیر زندگی بهتر، امنیت اجتماعی همه‌جانبه، و غلبه بر مشکل‌های اجتماعی - طبیعی فراهم آورده است. اما به دلیل مصادره دستاوردهای انقلاب علمی و فنی - که فرآیند تولید، شیوه‌های حمل و نقل، ارتباط و فن‌آوری اطلاعاتی را دگرگون کرده است - از سوی انحصارهای فراملی، بانک‌ها، و کارتل‌ها، مشکل‌های زحمتکشان نه تنها ادامه پیدا کرده، بلکه عمق بیشتری یافته است. مشخصه دوران کنونی سرمایه‌داری، تمرکز جهانی و انباشت بی‌سابقه سرمایه مالی است.

جهش انقلابی فن‌آوری اطلاعاتی و امکان توانایی دسترسی به اطلاعات از طریق اینترنت، به همراه سهل و سریع شدن حمل و نقل، تأثیر عمده‌ای بر اوضاع اقتصادی و سیاسی کنونی جهان داشته است. در عرصه اجتماعی نیز ما شاهد تغییرهای ناشی از گسترش کیفی و کمی ارتباطات هستیم، به خصوص در میان جوانان ابعاد نوینی از شیوه‌های رد و بدل کردن اطلاعات قابل مشاهده است که در گذشته حتی تصور آن غیرممکن بود. هر چند این تحول‌ها به شکل ناموزون در سطح جهانی گسترش پیدا کرده است، ولی بی‌شک بر کنش و واکنش‌های اجتماعی تأثیر گذار بوده‌اند. قابل توجه است که بحران اقتصادی سرمایه‌داری در چارچوب «جهانی شدن» بی‌پایه بودن برخی نتیجه‌گیری‌های ذهن‌گرایانه از این جهش فن‌آوری و کنش‌های اجتماعی آن را نشان می‌دهد. این نظریه‌ها بدون توجه به اقتصاد سیاسی، پدیده «جهانی شدن» را، در بطن ایزاری مانند اینترنت، عاملی مثبت و روندی ناگزیر ارزیابی می‌کردند. هواداران این نوع تئوری‌ها - که برخی از نیروهای چپ سابق را به خود جذب کرده بودند - همچنین مدعی ظهور بدیل دیگری بر مبنای «دهکده جهانی»، و یا ضرورت از «بین رفتن مرزهای ملی» کشورها بودند. در صورتی که این

پروژه اقتصادی - سیاسی امپریالیستی هیچ نزدیکی ای به منافع جمعی و جهانی میلیاردها انسان نداشته است. «جهانی شدن» با محدود کردن حاکمیت ملی، تحکیم و تداوم منافع قشر بسیار قلیلی از صاحبان سرمایه‌های فراملی، سرمایه‌های کلان محلی، و عاملان ریز و درشت آن را در سطح جهان ممکن کرده است. این به اصطلاح «جهانی شدن»، هم اکنون بار اصلی بحران‌های اقتصادی و نظامی را به دوش زحمتکشان انداخته است. «جهانی شدن» سرمایه‌های کلان، امکان تغییرهای بنیادی کشورهای در حال توسعه را در راستای توسعه اجتماعی - اقتصادی لازم از آن‌ها سلب کرده است. شایان توجه است که، چهارمین کنگره حزب توده ایران، بهمن‌ماه ۱۳۷۶، «جهانی شدن» را پدیده‌ی مخرب و در راستای سیاست‌های امپریالیستی تشخیص داد که روند انحصارگرایی در آن گرایش غالب است. ما گوشزد کردیم که، رشد نظامی‌گری و توسل به خشونت و جنگ در مقام شیوه‌ی معمول برای حل مسئله‌ها و اختلاف‌های بین‌المللی، یکی از پیامدهای این نظم نوین سرمایه‌داری جهانی خواهد بود.

۲. بحران سرمایه‌داری جهانی

تاریخ قرن بیستم و دهه نخست قرن بیست و یکم نشان می‌دهد که بحران‌های آدواری سرمایه‌داری جهانی تناوب بیشتری یافته و خصلتِ مُزمن و حل‌ناشدنی بودن این بحران‌ها، بیش از پیش آشکار است. در برهه کنونی، با وجود بغرنجی بافت اقتصاد و جهش عظیم فناوری در روند تولید و توزیع کالا، هنوز هم نظریه مارکس و انگلس، مبنی بر این که اضافه تولید و اضافه انباشت سرمایه‌گذاری، عامل‌های اصلی بحران‌های متناوب رکود و رونق‌اند، معتبر می‌باشد. در سه دهه گذشته فرایند اضافه انباشت عظیم سرمایه‌های مالی، با ابعاد بغرنج‌تری همزمان موجب انباشت و به هم تنیدگی پیچیده انواع «کالاهای مالی» (مشتقات) گردید. این روند سرانجام در سال ۲۰۰۸ به بحران مالی - اعتباری بانکی و رکود جهانی منجر شد. در سه سال گذشته، بانک‌های مرکزی کشورهای سرمایه‌داری با تزریق حجم عظیم نقدینگی برای از زیر ضربه خارج کردن بانک‌های خصوصی، این بحران مالی را به بخش دولتی، یعنی زحمتکشان مالیات‌دهنده، منتقل کرده‌اند. از اوایل سال ۲۰۱۱ این حرکت حساب شده برای جلوگیری از سقوط سرمایه‌های مالی و در جای خود نگاه داشتن و تضمین ارزش «کالاهای مالی» (مشتقات)، به برپایی بحران اقتصادی و سیاسی گسترده‌تری در درون سرمایه‌داری جهانی منجر شده است. آنچه که هم اکنون در «اتحادیه اروپا» می‌گذرد، و هستی و واحد پولی آن - یورو - را تهدید می‌کند، منحصر به اختلاس مالی و یا به دلیل اختلال حسابداری بودجه ملی و لزوم صرفه‌جویی برای

برطرف کردن تلاطم بازارهای بورس نیست، بلکه این بحرانی تمام عیار است که هر روز عرصه‌های مختلف مبارزه طبقاتی حادی را در کشورهای اروپایی دامن می‌زند. وضع بحرانی اتحادیه اروپا، آمریکا، و انگلیس، به وضوح نشانگر عمق و وسعت بحران ساختاری اقتصاد سرمایه‌داری جهانی و ورشکستگی کامل تئوریک و عملی الگوی نولیبرالی «اقتصاد آزاد بی نظارت» است. فرایند و کنش‌های اروپا نشان می‌دهد که قدرت اقتصادی - سیاسی واقعی در دست بورژوازی مالی و سرمایه‌های گول‌آسایی است که در جهت رفع بحران مالی، مؤلفه‌های دموکراسی و آزادی «واقعاً موجود» کشورهای غرب را فرو می‌پاشند.

اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری جهانی، و به خصوص کشورهایی مانند آمریکا و انگلستان، در دهه‌های اخیر، با گرایش مشخص به سوی فعالیت‌های غیر تولیدی («اسپیکولاتیو» (سفته بازی، اقتصاد کازینویی، و معامله‌های ارزی)، امکان برنامه‌ریزی مدون در آن‌ها را بسیار مشکل ساخته است. ایجاد و سقوط دوره‌ایِ حباب‌های مالی در زمینه‌های املاک، سهام، و اوراق دولتی به وسیله تراکم سرمایه‌های مجازی، از خصلت‌های بارز نظم سرمایه‌داری کنونی است. قابل توجه است که ارزش فعالیت‌های سرمایه‌های مجازی و مشتقات مالی که در سال ۲۰۰۰ بالغ بر ۱۰۰ تریلیون دلار بود، در سال ۲۰۰۸ بالغ بر ۶۰۰ تریلیون دلار گردید. در حالی که کل تولید ناخالص جهان بین ۵۰ تا ۶۰ تریلیون دلار در سال تخمین زده می‌شود. یعنی کل فعالیت‌های اقتصادی واقعی در جهان حدود ۱۰ درصد ارزش فعالیت‌های مجازی‌ای است که هدف آن کسب اضافه ارزش تولید شده واقعی است.

در شرایط کنونی، تضادهای درونی سرمایه‌داری که مارکس و انگلس بیش از صد سال پیش آن‌ها را تشریح کردند، بسیار شدت یافته‌اند. دیالکتیک درونی مرحله کنونی سرمایه‌داری، به صورت هم‌زمان، کنترل و تعادل مجموعه سرمایه‌داری جهانی را به طور گسترده برهم می‌زند و هر راه حلی را بی‌درنگ به ضد خود تبدیل می‌کند. از این روی، روبنای سیاسی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و حتی نیروهای سوسیال دموکراتیک دیگر قادر به ایجاد تعادل نسبی نیستند، و به جای ارائه برنامه مدون اقتصادی برای رشد واقعی و ثبات اشتغال، برنامه ریاضت اقتصادی طولانی مدتی را تحمیل می‌کنند. بدین سبب، یکی دیگر از مشخصه‌های مهم وضع کنونی کشورهای سرمایه‌داری بی‌اعتباری گسترده روبنای سیاسی، سیاست‌گذاران، و بخش مالی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در نزد اکثریت افکار عمومی است. اجرای برنامه‌های تعدیل اقتصادی و «جهانی شدن» باتسلط سرمایه‌های مالی در حال حاضر بازگشت نظام سرمایه‌داری به الگوی «کینز» در اکثر کشورهای غربی را از نظر سیاسی و بافت کنونی زیربنای اقتصادی آن‌ها اگر نه

غیر ممکن ولی بسیار مشکل ساخته است. در دو دهه اخیر، این کشورها شاهد انتقال تولیدهای صنعتی و برون سپاری خدمات در سطح کلان به کشورهای دارای «نیروی کار ارزان» بوده‌اند. به همراه «جهانی شدن» و تأثیر سیاسی بازارها و سرمایه‌های مالی، امکان دخالت و تصمیم‌گیری دولت در راستای برنامه ریزی مدون اقتصاد ملی، بسیار محدود شده است. در این چارچوب، بخش اعظم هر نوع سرمایه‌گذاری داخلی در برخی از کشورهای غربی به کارآفرینی قابل توجهی منجر نمی‌شود. مهم‌تر اینکه، الگوی سرمایه‌داری «کینز» در دهه هفتاد میلادی با شکست روبه‌رو شد، و نشان داد که در دراز مدت نمی‌تواند روند بالا رفتن تورم در کنار رشد درآمدها را مدیریت کند. در دهه هفتاد میلادی، با بالا رفتن قیمت نفت از سوی اوپک، این فرایند به تنزل دائمی مهم‌ترین شاخص سرمایه‌داری، یعنی تناسب سود و سرمایه، منجر شد. برخی هواداران الگوی سرمایه‌داری «کینز» به دلیل وجود برخی خدمات اجتماعی رایگان و گرایش سوسیال دموکراتیک، در مقایسه با نولیبرالیسم اقتصادی، آن را «سرمایه‌داری» ای «با چهره انسانی» می‌نامند. البته باید توجه داشت که این به اصطلاح «چهره انسانی» سرمایه‌داری «دولت رفاه» در دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰ میلادی کشورهای غربی، بدون تکیه مستقیم بر بهره‌کشی از منابع‌های طبیعی و انسانی کشورهای در حال رشد، امکان پذیر نبود.

در عرصه کلان اقتصادی سیاسی، یکی از پیامدهای جهانی شدن نولیبرالی، جایگزینی عملی «گروه ۲۰» به جای «گروه ۸» کشورهای سرمایه‌داری، نمایش گر تغییر توازن نیرو در صحنه اقتصاد جهان است. قابل توجه است که، بحران اقتصادی کنونی برای نخستین بار در جهان باعث شده است تا اساساً روند سرمایه‌گذاری از غرب به سوی شرق دست‌خوش تحول‌های مهمی شود. در شرایط ورشکستگی مالی، بخش بزرگی از کشورهای غربی برای برون رفت از بحران کنونی مجبور به فروش بسیاری از صنایع راهبردی (استراتژیک) خود به شرق شده‌اند. صاحب نظران معتقدند که، این روند، تغییرهای ژرف کلیدی را در سطح بین‌المللی به همراه خواهد داشت. قابل توجه است که، اقتصاد پر قدرت چین توانسته است بدون آسیب‌های عمده بحران اقتصاد سرمایه‌داری کنونی را پشت سر بگذارد. تداوم نرخ بالای رشد اقتصادهای چین، ویتنام، هندوستان، و برخی کشورهای آمریکای لاتین در سه سال گذشته نشان دهنده مزیت‌ها و باثباتی اقتصاد برنامه‌ریزی شده در مقابل آنارشیسم خودجوش اقتصاد بازار» است. دامنه بسیار محدودتر و مهارپذیری آثار مخرب انسانی - اجتماعی بحران سرمایه‌داری جهانی بر اقتصاد ملی کشورهای نظیر چین، ویتنام، آفریقای جنوبی، قبرس، و برزیل، در مقایسه با اثرهای بسیار منفی و غیر قابل کنترل وارد بر اقتصادهای نولیبرالی، از جهت‌گیری مردمی و برنامه‌ریزی شده اقتصاد این کشورها متأثر است. قابل توجه است که، در این دسته از کشورها حزب‌های کمونیست و برنامه‌های اقتصادی مردمی با جهت‌گیری رشد برای توسعه ملی، سهم مهمی دارند.

شواهد نشان می‌دهند که بحرانی نظام‌مند بر مهم‌ترین مراکزهای جهان سرمایه‌داری غالب شده است، و اینکه این مراکزها دچار تضادهای آشتی‌ناپذیر و ذاتی‌ای‌اند که برون‌رفت از این بحران را اگر نه غیر ممکن، ولی بسیار دشوار می‌کند. کشورهای سرمایه‌داری بزرگ جهان به طور دائم تلاش می‌کنند تا این بحران را به خارج از مرزها و اقتصادشان منتقل کرده و در اساس آن را به بحران‌های جامعه بشری تبدیل کنند.

۳. نظامی‌گری و جنگ‌افروزی، به منظور برون‌رفت از بحران

رشد نظامی‌گری خصلت ذاتی مرحله امپریالیستی سرمایه‌داری برای تداوم هژمونی آن است، و تهدید، جنگ‌افروزی، و تجاوز یکی از شیوه‌های سازمان‌یافته حل بحران‌های ذاتی آن است. همین روند را در پی بحران اقتصادی دهه ۷۰ میلادی قرن گذشته می‌توان دید. با ریاست جمهوری رونالد ریگان در آمریکا و مارگارت تاچر در انگلستان، برنامه‌های وسیع پیمان ناتو مانند: استقرار موشک‌های کروز مجهز به نسل نوبنی از کلاهک‌های هسته‌ای در اروپا، گسترش پایگاه‌های نظامی آمریکا به همراه پروژه جنگ فضایی موسوم به «جنگ ستارگان» به بهانه «دفاع از دنیای آزاد» و «خطر کمونیزم»، شروع شد. در سه دهه گذشته این روند دائمی نظامی‌گرایی، با استفاده از فن‌آوری مدرن، قدرت نظامی امپریالیسم و به‌خصوص آمریکا را در موقعیت ویژه و بسیار برتری قرار داده است. این مرحله خصومت‌جویی دهه ۱۹۸۰ میلادی با شعار مبارزه با «امپراتوری شیطان» («اردوگاه سوسیالیسم») از سوی دولت ریگان کلید خورد، که شکل‌های تبلور بعدی آن به اصطلاح مبارزه با «محور شرارت»، «جنگ بر ضد ترور»، و وارد کردن «شوک و وحشت» بودند. این سیاست در حال حاضر برای توجیه مخارج نجومی تسلیحات نظامی و جنگ‌های دهشتناک منطقه‌ای، دفاع از «دموکراسی و آزادی» و یا «دخالت بشر دوستانه» را در سرلوحه برنامه خود قرار داده است.

شرکت‌های انحصاری تولیدکننده صنایع نظامی، یکی از ارکان اصلی فعالیت‌های اقتصادی بسیار سودآور کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری بوده‌اند. در تمام دوره‌های رکود - رونق قرن بیستم و تا به حال، گسترش و یا لاف‌زنی ثابت نگه‌داشتن سرمایه‌گذاری و هزینه‌های نظامی به همراه ایجاد تنش‌های نظامی از جمله ابزار معمول گذر به فاز رونق اقتصادی بوده‌اند.

هر ساله در جهان حدود یک تریلیون دلار هزینه تسلیحات می‌شود. بودجه نظامی عادی ایالات متحده (بدون در نظر گرفتن هزینه‌های جنگ و اشغال افغانستان و عراق و

مخارج تسلیحات هسته‌ای که در رقم‌های دیگر بودجه پنهان شده‌اند) سالانه بیش از ۴۳۷ میلیارد دلار است. بر اساس محاسبه‌های موسسه اطلاع رسانی «اولویت‌های ملی»، از سال ۲۰۰۱ تاکنون، کل هزینه جنگ آمریکا در عراق ۹ / ۷۴۹ میلیارد دلار، و در افغانستان ۸ / ۳۳۷ میلیارد دلار، و سرجمع هزینه هر دو جنگ ۰۹ / ۱ تریلیون دلار بوده است.

نگاهی به بودجه نظامی سالانه آمریکا و مقایسه آن با دیگر کشورها شایان توجه است. برای مثال با احتساب بودجه عادی نظامی و مخارج ادامه جنگ در افغانستان و عراق، کل مخارج نظامی آمریکا در سال ۲۰۰۸ بیش از ۷۱۱ میلیارد دلار بوده است که معادل نیمی از کل مخارج نظامی همه کشورهای جهان است. باید توجه داشت که، هزینه تسلیحات هسته‌ای آمریکا جزو بودجه نظامی عادی وزارت دفاع آن کشور نیست و در بودجه وزارت انرژی گنجانده شده است. هزینه تسلیحات هسته‌ای آمریکا در سال ۲۰۰۹ بیش از ۲۹ میلیارد دلار بوده است، که با افزودن آن به کل مخارج نظامی، هزینه‌های نظامی آمریکا در سال ۲۰۰۹ بر ۷۴۰ میلیارد دلار یعنی رقمی بیش از مجموع بودجه نظامی همه کشورهای دیگر جهان، بالغ می‌گردد. بودجه نظامی آمریکا در سال ۲۰۱۰، نزدیک به ۵ برابر بودجه نظامی دومین کشور (چین)، نزدیک به ۹ برابر چهارمین و پنجمین کشور جهان (انگلستان با ۵۵/۴ میلیارد دلار، و فرانسه با ۵۴ میلیارد دلار) بوده است. صرف منابع عظیم برای ایجاد ماشین‌های جنگی مهیب از سوی کشورهای امپریالیستی، دیگر کشورها و به‌طور عمده کشورهای جهان سوم را به افزایش بودجه‌های نظامی‌شان واداشته است. بر اساس یک ارزیابی مطالعاتی انجام شده از سوی «گروه استراتژیک فورسایت» درباره میزان هزینه‌های نظامی کشورهای خاورمیانه، منتشر شده در شهریور ماه ۱۳۸۹، این کشورها در طول دو دهه اخیر بیش از ۲ تریلیون دلار صرف هزینه‌های نظامی کرده‌اند. بر اساس این ارزیابی، خاورمیانه در ۲۰ سال گذشته از نظر خرید و تولید تسلیحات در جهان رکورددار بوده است. بر این زمینه است که خبر انعقاد موافقت‌نامه برای فروش ۶۰ میلیارد دلار اسلحه مدرن از سوی ایالات متحده به عربستان سعودی در مهرماه ۱۳۸۹ را باید در نظر گرفت.

رشد سرسام‌آور این بودجه‌های عظیم نظامی کشورهای بزرگ سرمایه‌داری با تغییر موازنه نیرو به نفع امپریالیسم در نبود رقیبی قدرتمند، به شدت یافتن زورگویی و تحمیل به اصطلاح «نظم نوین» جهانی منجر گردیده است. از ابتدای دهه ۱۹۹۰ میلادی، نیروهای نظامی کشورهای عضو ناتو - با مجوزهایی نظیر به‌کار بستن نظریه «جامعه بین‌المللی [جهانی]»، و مصوبه‌های یک سویه و تحمیلی «شورای امنیت سازمان ملل»، و به بهانه دفاع از «حقوق بشر»، تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشورهای عراق، یوگسلاوی، افغانستان، و لیبی را با خشونت بی‌سابقه نقض کرده‌اند. سران ناتو در

سال‌های اخیر مدعی شده‌اند که، شرایط جهان از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به بعد عوض شده است، و بر این اساس، آیین (داکترین) نظامی ناتو نیز باید تغییر کند. بر این پایه، در اجلاس سال ۲۰۰۹ ناتو در بروکسل، یک «گروه نخبگان» از سیاستمداران کشورهای عضو ناتو به ریاست خانم مادلین آلبرایت، وزیر خارجه سابق ایالات متحده، تشکیل شد، و به تدوین راهبرد (استراتژی) جدید ناتو برای ارائه به اجلاس سال ۲۰۱۰ سران ناتو در لیسبون، موظف گردید. راهبرد جدید با باز تعریف هدف، حیطه عمل، و دشمن‌های بالقوه، به طور عملی راه را برای ماجراجویی‌های جدید و سیاست‌های توسعه‌طلبانه امپریالیسم آمریکا گشود. یکی از مخاطره‌انگیزترین مقوله‌های این طرح راهبردی جدید ناتو، طرح ضرورت ایجاد پیوند کلیدی میان پیمان ناتو و سازمان ملل است. ایالات متحده و متحدان آن در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به طور صریح اعلام کرده‌اند که، ناتو در آینده در هر نقطه‌یی از جهان که لازم باشد مداخله خواهد کرد. تغییر منشور ناتو در پنجاهمین سالگرد تاسیس این پیمان تجاوزگر - که در آغاز به منظور مقابله با اردوگاه سوسیالیسم در اروپا به وجود آمده بود - در برهه کنونی، با گسترش میدان عمل آن در سراسر جهان، و روند فزاینده اقدام‌های آن در پوشش مشارکت برای حفظ صلح و دموکراسی، همگی در جهت تأمین سروری (هژمونی) سرمایه‌داری جهانی است. دخالت نظامی به اصطلاح «بشر دوستانه» نیروهای نظامی ناتو در لیبی، و زمینه‌چینی حمله به سوریه، در ادامه این سیاست است.

۴. سوسیالیسم

حزب توده ایران معتقد است که، مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی میان سوسیالیسم و سرمایه‌داری - که از قرن بیستم با پیروزی انقلاب اکتبر به مرحله کیفی عملی وارد شد - نه فقط هنوز حل نشده است، بلکه در قرن بیست و یکم به مرحله نوبی وارد گردیده است. بحران اقتصادی و سیاسی کنونی در جهان نشانگر شکست فاحش مدرن‌ترین نوع سوداگری، یعنی الگوی نولیبرالیسم اقتصادی در مرحله امپریالیستی نظام سرمایه‌داری است. ما هم اکنون پیامدهای مرحله امپریالیستی سرمایه‌داری‌ای را شاهدیم که با تمرکز سرمایه‌های مالی غول‌آسا به صورت «جهانی شده»، آن را به سدی فرا روی ترقی و پیشرفت بشریت تبدیل کرده است و حتی با بقای حیات در کره زمین نیز در تضاد است. از نظر تئوریک نیز، با وجود گذشت یک و نیم قرن، هنوز حتی یک نظریه معتبر و مستحکم در مقابل دستاوردهای علمی مارکس، انگلس و لنین در ارائه بدیل سوسیالیسم موجود نیست. بدین جهت است که حس انسان دوستی، درک علمی از راهبرد تغییر مترقی

جامعه به همراه وظیفه میهن‌دوستی، سبب گردیده‌اند تا حزب توده ایران برای فراهم آوردن محمل‌ها و شرایط عینی و ذهنی گذر کشورمان به سوسیالیسم بکوشد. واضح است که در حال حاضر دقیق شدن در نقشه راه تکامل و جهش کیفی جامعه ایران به سوسیالیسم، خارج از چشم‌انداز و برنامه‌ریزی «کنگره ششم» حزب ما است. بنابراین، برنامه کنونی حزب توده ایران بر اساس درک ما از ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک تنظیم شده است که حرکت تکامل و تغییر انقلابی به سوی سوسیالیسم را به گذار کشورمان به مرحله ملی - دموکراتیک وابسته می‌داند. هدف ما تحول نیروهای مولد به موازات ایجاد مناسبات اجتماعی در چارچوب آن‌چنان دموکراسی و آزادی‌هایی است که تغییر کیفی مناسبات تولیدی را بر محور عدالت اجتماعی میسر سازد. طبیعی است که، اتحاد و مبارزه نیروهای مترقی و چپ کشور ما، به موازات تشدید بحران سرمایه‌داری جهانی، و مبارزه نیروهای مترقی دیگر کشورها، از جمله عامل‌هایی‌اند که در آهنگ و شکل روند گذر کشور ما به سوی سوسیالیسم تأثیر خواهند داشت.

قرن بیستم، قرن تولد سوسیالیسم، قرن انقلاب کبیر اکتبر، و تغییر بنیادین جامعه بشری بود، که در آن، دوران خاتمه دادن به جبر اجتماعی آغاز شد. با انقلاب اکتبر، بشر به تغییر نظام اجتماعی حاکم، و آفرینش آگاهانه جامعه نوینی دست زد که با آرمان‌های دیرینه او، و آرزوی‌های امروزی‌اش، همخوانی داشت. با آغاز انقلاب اکتبر، تجربه‌یی در مقیاس تاریخ و انسانیت، آغاز شد، و این آرزوی دیرینه مارکس که می‌گفت، فلاسفه تاکنون جهان را توصیف می‌کردند و اینک باید دست به کار تغییر آن شوند، عملی شد. این فرایندی برگشت‌ناپذیر است، و با وجود فروریزی اتحاد جماهیر شوروی، هنوز هم به صورت سازمان یافته و به همراه پیچ و خم‌ها برای تغییر و ترقی به شکل‌های گوناگون ادامه دارد. واقعیت این است که، بعد از دو دهه تاخت و تاز بلامنازع ایدئولوژیک و اشاعه و تحمیل سیاست «بازار آزاد» بر مبنای تشویق مصرف‌گرایی افراطی، رقابت دائمی فردی در تمام عرصه‌های جامعه و ترویج فردگرایی در قالب آزادی و دموکراسی صوری، بشریت در مقابل انتخابی تاریخی قرار دارد. این روند مخرب ضد انسانی که به صورت برنامه‌ریزی شده در چارچوب «جهانی شدن» سرمایه پیش برده می‌شود، بشریت و به خصوص توده‌های میلیاردری زحمتکش‌شان را با سؤال‌ها و گزینه‌های مشخصی روبه‌رو کرده است که از جمله ارکان تحلیل‌ها و برنامه‌های حزب ما هستند:

- آیا رابطه بین کار و جامعه انسانی بر اساس «از هر کس به اندازه خواستش برای پولدار شدن، به هر کس به اندازه طمع‌اش» ادامه پیدا می‌کند؟ یا اینکه «از هر کس به اندازه استعدادش، به هر کس به اندازه کارش»؟

مشخصه‌های عمده اوضاع جهان و ایران - سیمای کنونی جهان

- آیا توسعه و رشد اقتصادی و اجتماعی باید بر اساس «منافع سوداگران و حاکمیت بی‌چون و چرا و بدون نظارت بازار آزاد» سرمایه‌داران باشد، و یا اینکه در سطح ملی، منطقه‌ای، و جهانی «بر مبنای برنامه‌ریزی اقتصادی با شرکت هر چه وسیع‌تر توده‌ها» طراحی شود؟

- آیا تمام منابع طبیعی کره زمین را باید برای سوداگری و انباشت ثروت‌های شخصی قشر بسیار کوچک ثروتمندان و دامن زدن به مصرف افراطی تهی کرد و محیط زیست انسان و موجودات زنده را به خرابه‌یی تبدیل کرد؟ یا بر اساس اقتصاد برنامه‌ریزی شده و تعدیل مصرف کشورهای غربی، منابع طبیعی را با هدف پیشرفت فن‌آوری به صورت معقول برای تداوم و تکامل جامعه بشری و بالا بردن استاندارد زندگی مادی و معنوی مورد بهره‌وری قرار داد؟

- آیا پیوند مادی میان مقوله دموکراسی و درجه گسترش و ژرفش آن را در سطح جامعه بنا بر «خواسته‌ها و خوشنودی حاکمیت سرمایه بازار آزاد بی نظارت»، یعنی تضمین هژمونی لایه‌های بورژوازی باید قرار داد؟ آیا عملکرد عینی مقوله «دموکراسی» را به عامل‌های معنوی و بحث‌های انتزاعی باید محدود کرد و آن را از حق کار و داشتن ثبات مادی شهروندان جدا ساخت؟ یا اینکه می‌توان دموکراسی واقعی را در رابطه‌یی آرگانیک با مناسبات تولیدی تضمین‌کننده عدالت اجتماعی فراگیر کرد؟

- آیا عقب‌ماندگی اجتماعی، از جمله تبعیض مذهبی، و شوئیسم ملی، را هنوز در قرن بیست و یکم در خدمت سیاست‌های سلطه‌جویانه و تداوم دیکتاتوری‌های محلی، گسترش سوداگری و ثروت‌اندوزی گروه‌های بسیار کم‌شماری در جهان باید به کار گرفت؟ یا اینکه بر اساس به‌وجود آوردن تغییرهای بنیادی اجتماعی - اقتصادی می‌توان با طرد بهره‌کشی انسان از انسان در تولید اجتماعی، همین‌طور برپا داشتن شالوده‌های مادی برای محو تبعیض نژادی و جنسی، برقراری برابری حقوقی فردی و آزادی‌های اجتماعی را در سطح محلی و جهانی فراهم ساخت و سرانجام این فرهنگ‌واره‌های ارتجاعی را محو کرد؟

حزب توده ایران معتقد است که، تغییرهای بنیادی تعیین‌کننده در حرکت به سوی سوسیالیسم، بر اساس درجه بالای تکامل نیروهای مولد و اثرگذاری آن‌ها، در عمق پیدا کردن عدالت اجتماعی و تبدیل آن به محور مناسبات اجتماعی خواهد بود. به قول کارل مارکس: «دوران‌های تاریخی نه با آنچه که تولید می‌شود، بلکه توسط ابزاری که برای تولید مادی به کار می‌روند از یکدیگر متمایز می‌گردند.» بنابراین، تکامل اجتماعی در راستای تغییر کیفی، یعنی جهش انقلابی به سوی سوسیالیسم، به طور منطقی از جامعه‌های دارای نیروی مولد پیشرفته نشأت خواهد گرفت، که در آن‌ها توازن کمی قدرت به سوی نیروهای

مترفی در حال گردش است، و این جامعه‌ها را در شرایطی قرار می‌دهد که می‌توانند عامل‌های ذهنی و سازمان‌دهی توده‌های زحمتکش را در مقابل سرمایه‌های انحصاری بسیج کنند. کشورهای در حال توسعه - یا به اصطلاح «جنوب» - در این فرایند نقشی تعیین‌کننده خواهند داشت. زیرا طبقه کارگر و قشرهای زحمتکش این کشورها، حلقه‌های کلیدی در زنجیره «جهانی شدن» سوداگری سرمایه‌های کلان و اقتصاد به شدت مصرفی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری‌اند. برای مثال، در کشورهای آمریکای لاتین تحول‌های بسیار مهم در مبارزه با سرمایه‌های خصوصی کلان و مخالفت با سرمایه‌داری جهانی در جریان است.

در شرایط بحرانی کنونی جهان و گزینه‌های فراروی بشر در قرن بیست و یکم، پیش‌بینی لنین درباره گذر بشریت به سوی جهانی دیگر، و رابطه دیالکتیکی میان سوسیالیسم و امپریالیسم، جالب توجه است: «امپریالیسم مستقیماً به کامل‌ترین شکل اجتماعی شدن تولید منجر می‌گردد، اما مالکیت خصوصی را به مثابه اساس توزیع دست نخورده باقی می‌گذارد و این روابط اقتصادی خصوصی و مالکیت خصوصی پوسته‌ای است که دیگر با محتوای آن مطابقت ندارد، پوسته‌ای که به ناگزیر باید بپوسد... و ناگزیر دفع خواهد شد. تضادهای سرمایه‌داری انقلاب اجتماعی را نه تنها ممکن، بلکه ضروری می‌سازد. انقلاب سوسیالیستی به وظیفه مبرم و بلاواسطه طبقه کارگر مبدل می‌گردد.» در برهه کنونی، با وجود فروریزی اردوگاه سوسیالیسم قرن بیستم، و عقب نشینی موقتی نیروهای چپ، و تحمیل نولیبرالیسم اقتصادی، هنوز کشورهایی و با شکل‌های مختلف اقتصادی در امر ساختمان سوسیالیسم تلاش می‌کنند، مانند: چین، ویتنام، کوبا، و لائوس، روش‌های گوناگونی به هدف تقویت بنیه اقتصادی زحمتکشان و کمک به توان نیروهای ضد امپریالیستی برگزیده‌اند. این کشورها هر چند که نمی‌توانند از پیامدهای منفی و مخرب بحران اقتصاد سرمایه‌داری جهانی به طور کامل برکنار بمانند، با اینهمه، توانسته‌اند نرخ بالای رشد اقتصادی خود را حفظ کنند. کوبای سوسیالیستی، بر رغم محاصره اقتصادی همه‌جانبه امپریالیسم آمریکا و متحدان آن، توانسته است ثبات اقتصادی تحسین آمیزی را به نمایش بگذارد و حتی به کشورهای منطقه آمریکای لاتین برای غلبه بر بحران‌های طبیعی و انسانی کمک‌های مهمی ارائه کند. نقش برجسته کوبا در شکل‌گیری و توسعه الگوی همکاری‌های اقتصادی منطقه ای - «آلبا» - بی‌بدیل بوده است.

چین در سال ۲۰۱۱ به دومین قدرت اقتصادی جهان پس از ایالات متحده تبدیل شد، و توانست به لحاظ اقتصادی از ژاپن پیشی گیرد. در سال‌های اخیر رشد اقتصادی چین بین ۱۰ تا ۱۴ درصد بوده است. به سبب این رشد بالا، توسعه اقتصادی در کشور ادامه یافته است، و منطقه‌های وسیعی از چین از دستاوردهای انقلاب فنی و امکان‌های اقتصادی

بهره‌مند شده‌اند. تولید ناخالص ملی سرانه در چین از میزان ۸۰۰ دلار در سال ۱۹۷۸، به ۴۰۰۰ دلار در سال ۲۰۱۱ بالغ شده است. در برخی منطقه‌های چین با جمعیت بیش از ۵۰ میلیون نفر، میزان تولید ناخالص ملی سرانه بیش از ۱۰۰۰۰ دلار است. پیامدهای بحران اخیر سرمایه‌داری جهانی از سال ۲۰۰۸ نتوانسته است بر رشد اقتصاد چین اثر بگذارد. دولت چین در شرایطی که صادرات محصولات تولیدی کشورش به دلیل رکود اقتصادی در کشورهای قدرتمند سرمایه‌داری کاهش پیدا کرده بود، در نوامبر ۲۰۰۸، با شروع برنامه اقتصادی دو ساله سرمایه‌گذاری روی پروژه‌های زیربنایی اقتصاد کشور، و اختصاص ۵۸۶ میلیارد دلار یعنی معادل ۱۴ درصد تولید ناخالص ملی کشور به پروژه‌های حمل و نقل، مسکن، انرژی تجدیدپذیر، و رفاه اجتماعی، رشد اقتصادی کشور را تضمین کرد. از چنین سرمایه‌گذاری عظیم نتیجه‌ی که به دست آمد، ایجاد کار برای ۲۰ میلیون نفر، به وجود آوردن فرصت شغلی برای ۵۰۰ هزار کارگر متخصص به منظور ایجاد سریع‌ترین خط راه آهن جهان، و احداث ۱۰ هزار کیلومتر اتوبان در کشور بوده است که سال قبل به ۶۰ هزار کیلومتر اتوبان موجود کشور - که در دهه پیش از آن احداث شده بود - اضافه گردید.

البته گزارش‌کنگره ۱۸ حزب کمونیست چین (آبان‌ماه ۱۳۹۱)، با شعار «مارش عظیم به سوی شکوفایی سوسیالیسم ادامه دارد»، به همراه برشمردن دستاوردهای بسیار مهم برنامه‌ریزی پنج‌ساله، به مسئله‌هایی بسیار حساس اشاره می‌کند که برای حزب توده ایران مهم است زیرا این گزارش با نگاهی واقع‌بینانه و شفاف نشان دهنده مسیر پر پیچ و خم به سوی سوسیالیسم است. در این رابطه به دوروند مهم و چالش برانگیز در برابر مبانی ایدئولوژیک حزب کمونیست چین و هدف استراتژیک آن به سوی سوسیالیسم در کشوری با جمعیتی ۱/۵ میلیارد نفری می‌توان اشاره کرد: نخست اینکه، ژرفش تضاد میان شهر و روستا در چارچوب تاسیس منطقه‌های بسیار پیشرفته صنعتی در برابر منطقه‌های عقب‌مانده‌تر که به سبیل سریع و عظیم مهاجرت به شهرها منجر شده است؛ دوم اینکه، تضادهای اجتماعی برآمده از نقش محوری پدیده «اقتصاد بازار سوسیالیستی» در اقتصاد سیاسی چین، ناگزیر زایش دوباره طبقه‌ی سرمایه‌دار و خرده‌بورژوازی‌ای متمایل به کسب و کار (خصوصی) را باعث شده است. گزارش‌کنگره ۱۸ با درک تأثیر و پیامدهای تلفیق راه رشد سرمایه‌داری در برنامه‌های پنج ساله، در این باره یادآور می‌شود: «خطر این مسئله در دراز مدت این است که ممکن است به شکل‌گیری سازمان‌یافته بورژوازی‌ای بوروکراتیک منجر بشود، یعنی قشری از سرمایه‌داران محفلی که آفت خیلی از کشورهای در حال رشد شده است. وابستگی و نیاز این بخش سرمایه‌داری به دولت [مطابق قانون] به منظور بستن قراردادها، گرفتن وام و پروانه کار، و مشابه این‌ها، تا کنون مانع از آن بوده است که این بخش به‌طور مستقیم چالشی در برابر حزب کمونیست چین به وجود آورد.» اگر از سیاه‌نمایی‌ها و تبلیغات معمول

ضد سوسیالیستی بر ضد چین و حزب کمونیست آن بگذریم، تغییرهای بنیادی اجتماعی - اقتصادی گسترده به رهبری حزب کمونیست بر اساس الگوی اجرای برنامه اقتصادی ای مُدَوَن را به درستی باید پدیده‌یی بسیار مهم تاریخی، و جهشی انقلابی ارزیابی کرد. فرایند بغرنج مسیر چین به سوی سوسیالیسم، با استفاده از برخی از ابزارهای «بازار»، هم‌زمان با شکست انکارناپذیر الگوی «اقتصاد بازار» در عالی‌ترین مرحله سرمایه‌داری جهانی، برای حزب ما دربر دارنده نکته‌های بسیار کلیدی و ارزنده‌ای بوده و خواهد بود. راه به جلو به سوی سوسیالیسم، تنها با انجام تغییرهای بنیادی اقتصادی مرحله‌به‌مرحله، بر اساس اجرای برنامه‌های پی‌درپی اقتصاد مردمی ممکن است، ولی این برنامه‌ها نمی‌توانند به صورتی ذهن‌گرایانه و برکنار از تأثیر مستقیم ناشی از توازن نیرو و به نفع سرمایه‌داری جهانی، عملی گردند. به عبارت دیگر، اقتصاد ملی و اقتصاد سیاسی کشورمان را نمی‌توان در خلأ و اراده‌گرایانه به سوی گذر به مرحله سوسیالیستی مهندسی کرد. نکته مهم‌تر اینکه، حرکت به جلو - برای کشورهای در حال رشدی مانند ایران - به هیچ‌وجه نمی‌تواند توسعه اقتصاد ملی و مخصوصاً رشد و ارتقاء کیفی نیروهای مولده را بر مبنای نقش محوری «بازار آزاد» و تمرکز عظیم سرمایه‌های خصوصی، قرار دهد.

با پیروزی انقلاب اکتبر، آزمون دشواری در برپا کردن جامعه‌یی نوین آغاز شد، که اثرهای ژرفی بر روند حرکت جامعه بشری بر جای گذاشت. سرمایه‌داری جهانی از همان آغاز، با درک خطرهایی که اندیشه‌های دوران‌ساز اکتبر می‌تواند برایش دربر داشته باشد، با ایجاد جبهه واحدی تشکیل شده از چهارده کشور به رهبری امپریالیسم، به اکتبر و نوزاد آن، یعنی کشور شوراهای، اعلام جنگ کرد، تا نگذارد نخستین جهش به سوی جامعه سوسیالیستی پا بگیرد. جنگ داخلی تحمیل شده به کشور شوراهای، تلاش دیگر امپریالیسم برای شکست انقلاب اکتبر بود. به دنبال ویرانگری جنگ جهانی دوم، کشته شدن بیش از بیست میلیون شهروند اتحاد جماهیر شوروی در نبرد بسیار سخت برای شکست فاشیسم هیتلری، که در نابودی آن علاوه بر کشور شوراهای، نیروهای طرفدار سوسیالیسم در سراسر جهان نقشی اساسی داشتند، همگی، بر شکل و شیوه رشد سوسیالیسم در اتحاد شوروی - و سپس در کشورهای آزاد شده اروپای شرقی (در پایان جنگ جهانی دوم) - تأثیرهای مهم و معینی بر جای گذاشتند. ضرورت دفاع کشور شوراهای از دستاوردهایش، در کنار جنگ جهانی دوم، و پس از پایان آن، درگیری جنگ سرد امپریالیستی، این کشور را در شرایط تهدید جدی مداوم، و محاصره از سوی امپریالیسم، قرار داد. این عامل‌ها، در جریان رشد و شکوفایی جامعه سوسیالیستی در همه عرصه‌ها از جمله: عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، و حتی سیاسی، نقش بسیار منفی و مخربی بازی کردند. شیوه تولید سوسیالیستی در شوروی توانست در مدت زمانی کوتاه، به یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای تمدن بشری، یعنی: پایان دادن به بهره‌کشی انسان از انسان، دست

یابد. توده‌های وسیع، از بسیاری حقوق نخستین انسانی مانند: حق کار، بهداشت، آموزش رایگان، خدمات دولتی ارزان، و حق مسکن، توانستند بهره‌مند شوند. این اولین تجربه بشر در زندگی با سوسیالیسم، همچنین با موفقیت برنامه ریشه‌کن کردن «بی‌سوادی» و «بیکاری» را پیشبرد، و با رفع ستم ملی، و تضمین حقوق برابر زنان با مردان، توانست در عرصه‌های گوناگون زندگی مردم، گام‌هایی بسیار موثر و عظیم بردارد. تجربه تاریخی نشان داد که، روند گذار به سوسیالیسم، بسیار بغرنج‌تر و پیچیده‌تر از آنی بود که در آغاز پیروزی انقلاب برداشت می‌شد. فشار غیرقابل تصور خارجی، در حد محاصره کامل کشور جوان شوراها و سپس، دیگر کشورهای سوسیالیستی، در کنار اشتباه‌های حزب کمونیست اتحاد شوروی، از جمله: محدود کردن جدی دموکراسی، هم در درون جامعه و هم در درون حزب، بر نظام شورایی در حال رشد - که لنین آن را بخش جدایی‌ناپذیری از ضرورت روند حرکت کشور به سمت سوسیالیسم می‌دانست [نگاه کنید به: دولت و انقلاب، نوشته لنین] - اثرهایی ویرانگر داشتند.

از میان رفتن اردوگاه سوسیالیستی، با وجود همه مشکل‌ها و نقصان‌های این جامعه‌ها، در مجموع، فاجعه بزرگی برای بشریت و مردم این کشورها بود. درباره این عقب‌گرد و عاقبت فاجعه‌بار آن، بسیاری از سیاستمداران، روشنفکران، و حتی مخالفان سیاسی کشورهای سوسیالیستی - در نتیجه رخدادهای چند سال اخیر و تبدیل جهان به عرصه تاخت و تاز لجام‌گسسته امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا - هم سخن‌اند. وجود اردوگاه سوسیالیستی امکان در پیش گرفتن «راه رشد غیر سرمایه‌داری» را برای بسیاری از کشورهای جهان، خصوصاً کشورهای در حال توسعه فراهم کرده بود. این الگوی اقتصادی، پیش‌برنده برنامه‌های مستقل اقتصادی و سیاسی در برخی کشورهای جهان را امکان پذیر کرد که مورد استقبال حزب‌های مترقی و ملی نیز قرار گرفت. در این برهه، به همراه پشتیبانی اردوگاه سوسیالیستی، هدف حرکت و جهش بخش‌های هرچه بیشتری از جهان به سوی جامعه‌هایی بود که نه بر پایه سود و بهره‌کشی الیگارشی‌های محلی و امپریالیسم، بلکه بر پایه گریز از عقب‌ماندگی و بر مبنای نیازهای اجتماعی بتوان آن‌ها را سازمان داد. این تلاش بشردوستانه و مترقی، از جانب امپریالیسم و عامل‌های محلی آن به بهانه «دفاع از دنیای آزاد» مورد حمله قرار می‌گرفت. در حالی که اردوگاه سوسیالیسم و نیروهای مترقی برای جلوگیری از جنگ و ارتقاء شرایط اجتماعی - اقتصادی عقب‌مانده‌ترین کشورها تلاش می‌کردند، امپریالیسم با نظامی‌گرایی، تجاوز مستقیم، و انواع دسیسه‌ها و کودتاهای خونین به منظور تداوم نواستعمار، سوداگری، و ثروت‌اندوزی، در مقابل این تلاش‌ها قرار می‌گرفت. تجاوز و بمباران‌های شیمیایی و بی‌تنام، اشغال کانال سوئز به وسیله انگلیس، فرانسه، و اسرائیل، حمایت کامل اقتصادی - نظامی از رژیم نژاد پرست آفریقای جنوبی، کودتاهای خونین: براندازی دولت قانونی دکتر مصدق در ایران، سوکارنو در

اندوزی، آلوده در شیلی، حمایت از ارتجاعی‌ترین نیروهای اسلامی افغانستان، تنها برخی از اقدام‌ها در جنگی تمام عیار با سوسیالیسم و نیروهای هوادار آن در قرن بیستم بود. تبلیغات کرکننده برنامه‌ریزی شده بر ضد سوسیالیسم بخش دیگری از مبارزه سرمایه‌داری جهانی بود که هنوز هم با ابعاد وسیع ادامه دارد. در این برهه جهانی دو قطبی میان مبارزه سوسیالیسم و امپریالیسم، حزب توده ایران به‌درستی در حمایت از زحمتکشان و ارتقاء نیروهای مولد در جبهه ترقی و ایجاد بدیل دیگری قرار داشت.

آنچه که در برهه کنونی نیز مشخص است اینکه، گذر به سوی سوسیالیسم وابسته به موفقیت جنبش‌های مردمی و تنها با بسیج زحمتکشان به همراه حزب طبقه کارگر امکان پذیر است. این جهش انقلابی بشریت به سوی سوسیالیسم تنها با نفی کامل امپریالیسم امکان‌پذیر است. تحول و گسترش جنبش مبارزاتی طبقه کارگر بر ضد امپریالیسم و انحصارها، نیازمند عمل موثر و هدفمند حزب کمونیست، حزب طبقه کارگر، در ایجاد جبهه متحد زحمتکشان، و جذب نیروهای مردمی به این جبهه است. نقش حزب‌های کمونیست در برحذر داشتن جنبش‌های مردمی از بی‌راهه‌ها، و پرهیز از انحراف‌های راست روانه و یا چپ روانه، در تضمین پیروزی مبارزه این جنبش‌ها، امری حیاتی است.

ما بر بنیان باورمان به ماتریالیسم تاریخی، با خوش‌بینی به آینده می‌نگریم. شکست‌ها و عقب‌گردهای بشریت در تلاش برای ساختمان جامعه‌ی عادلانه، متوقف شدن چرخ حرکت تاریخ به سمت تکامل و تغییرهای انقلابی کیفی نیست؛ این روند پریچ و خم و دشوار همچنان ادامه دارد. قرن بیستم، این امکان را برای بشریت پدید آورد تا نخستین تلاش خود به منظور ساختمان چنین جامعه‌ی را به بوته آزمایش بگذارد. تجربه‌های کسب شده در این روند، توشه راهی پر بار برای تلاش نسل‌های آینده در این مسیر است. سوسیالیسم آینده انسان است، و مبارزه ما تضمینی برای حرکت قانونمند جنبش مردم ایران در این راستای راهبردی (استراتژیک) است.

۵. خاورمیانه، در آستان تحول‌های تاریخی

جنبش‌های نیرومند مردمی و ضد دیکتاتوری در تونس، مصر، و تعدادی دیگر از کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، در نیمه دوم سال ۱۳۸۹، رژیم‌های دیکتاتوری و سرکوبگر حاکم بر این کشورها را با چالشی عظیم روبه‌رو کردند. اوج‌گیری قیام‌های مردمی در کشورهای عربی خاورمیانه و شمال آفریقا در زمستان ۱۳۸۹ را تحولی قانونمند و با اهمیت در مبارزه خلق‌های محروم منطقه در دستیابی به آماج‌های اقتصادی - اجتماعی،

دستیابی به آزادی‌ها، حقوق دموکراتیک، دموکراسی، و همچنین در تغییر دادن موازنه قدرت در این منطقه، و در پی آن در جهان، باید دانست. قیام‌های مردمی در این ماه‌ها، نظام‌های خودکامه حاکم در تعدادی از کشورها و از جمله بحرین و یمن، که دولت‌های حاکم بر آن‌ها از سوی ایالات متحده حمایت می‌شوند، را به چالش طلبیده‌اند. شورش مردم در تونس در دی ماه منجر به سرنگونی رژیم استبدادی بن علی شد. به فاصله چند روز جرقه‌های تحول‌های بی سابقه در تونس به مصر دیکتاتور زده و پایگاه عمده امپریالیسم آمریکا در منطقه رسید. قیام تاریخی مردم مصر، بزرگ‌ترین کشور عربی، در بهمن ماه ۱۳۸۹، روند تغییرهای سیاسی در بافت و جهت‌گیری نیروهای حاکم بر این کشور را رقم زد و تهدیدی جدی را متوجه طرح‌های استراتژیک ایالات متحده در غرب آسیا کرد. ایالات متحده در سه دهه اخیر، در رابطه با کوشش‌های خود برای ادامه کنترل استراتژیک کشورهای غرب آسیا، به دولت مصر و به ویژه رابطه نزدیک و پیمان همکاری آن با اسرائیل، متکی بوده است.

در تونس، جنبش مردمی ریشه در شرایط وخیم اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی این کشور داشت. در دوره ۲۴ ساله حاکمیت زین‌العابدین بن علی، رئیس جمهوری مستبد این کشور، به دلیل فساد دولتی، علاوه بر افزایش بیکاری، تورم فزاینده، افزایش بی‌رویه قیمت‌ها، و سیر صعودی میزان فقر، آزادی‌های سیاسی نیز به‌طور جدی محدود شده بودند. جنبش مردم با تظاهرات اعتراضی خیابانی، که با وجود سرکوب نیروهای امنیتی و نظامی ادامه یافت، دولت را سرنگون ساخت و حکومت موقت اعلام گردید. نقطه عطف مبارزه جنبش مردمی برای سرنگونی دیکتاتوری حاکم زمانی بود که سندیکا‌های کارگری با پیوستن به جنبش و اعلام اعتصاب عمومی، ضربه اساسی را به دولت بن‌علی، که شعار باقی ماندن در قدرت به هر قیمتی را می‌داد، وارد کردند.

تحول‌های تونس به سرعت تأثیر خود را در کشورهای دیگر منطقه بر جای گذاشت؛ حضور تاریخی میلیون‌ها تن از مردم مصر، که نزدیک به سه هفته میدان «التحریر» قاهره را به اشغال در آوردند و در ارتباط با آن، اعتصاب‌های گسترش‌یابنده کارگری در صنایع، بنادر، و ادارات دولتی، سرانجام حسنی مبارک را از اریکه قدرت فرعون‌ی خود به زیر کشید. تحویل قدرت از سوی مبارک به شورای فرماندهی نظامی مصر در عمل نوعی مکانیزم کنترل برای جهت و درجه تغییرهای قانونی در مصر و در راستای دادن نوعی تضمین به آمریکا و اسرائیل بود. محفل‌های حکومتی سعی کرده‌اند که از سویی جنبش را از شور و تب‌وتاب اولیه بیندازند، و از سوی دیگر، روند تحول‌ها را ماهرانه به سود خود تغییر جهت دهند.

در سال ۱۳۹۰، مبارزه جنبش‌های مردمی برای اصلاحات دموکراتیک و بر ضد دیکتاتوری‌های حاکم در الجزایر، اردن، بحرین، مراکش، لیبی، یمن، و سوریه، با تأثیرپذیری معنوی از تحولات تونس و مصر ادامه و اوج بی سابقه‌ای یافت. یمن، با وجود مقاومت خونین نیروهای وفادار به دولت دیکتاتوری و وابسته علی‌عبدالله صالح در مقابل جنبش وسیع مردمی‌ای که خواستار تغییر است، و مرگ هزاران تن از مردم در جریان تظاهرات توده‌ای، در آستانه تغییرهای سیاسی پردامنه‌ای است. در برخی از این کشورها، رژیم‌های وابسته و سرکوبگر حاکم با توسل به دادن برخی وعده و وعیدها در مورد انجام اصلاحاتی ظاهری و از بالا از یک سو، و بسیج نیروهای نظامی و سرکوبگر از سوی دیگر، سعی به غلبه بر جنبش‌های مردمی داشته‌اند. در سوریه نیروهای واپس‌گرای اسلامی و محفل‌های وابسته و مورد حمایت مستقیم عربستان سعودی، قطر، و ترکیه، و در هماهنگی با کشورهای امپریالیستی، سعی کردند و موفق شده‌اند که مبارزه برحق مردم برای اصلاحات عمیق دموکراتیک و تغییرهای پایه‌ای اقتصادی به نفع زحمتکشان را از مسیر خود منحرف سازند. مقاومت بشار اسد، رئیس‌جمهوری سوریه، در برابر خواست مردم برای انجام اصلاحات دموکراتیک، و در پیش گرفته شدن سیاست سرکوب خونین جنبش مردمی از سوی دولت مستبد حاکم، به طور عملی عرصه را برای نیروهای ارتجاعی و راست‌گرا هموار کرده است تا در هماهنگی با امپریالیسم، کشور را به آستانه جنگ داخلی بکشانند.

موضع محفل‌های امپریالیستی در رابطه با تحولات بحرین، یمن، و اردن، و چشم بستن آن‌ها بر جنایت‌های رژیم‌های سرکوبگر دست نشانده‌شان، پوچ بودن ادعای کشورهای امپریالیستی در طرفداری از «حقوق بشر» و «دموکراسی» را به اثبات می‌رساند.

رویدادهای فاجعه بار در عراق و افغانستان، در پی اشغال نظامی این کشورها از سوی آمریکا و متحدان ناتویی آن، کشتار صدها هزار انسان بی گناه، بی‌ثباتی سیاسی، و غارت منافع ملی آن‌ها در چارچوب قراردادهای نو استعماری، تجربه‌های ارزنده و درعین حال تکان دهنده‌یی در مورد برنامه‌های امپریالیسم جهانی در زمینه صدور «دموکراسی» سرمایه‌داری به کشورهای منطقه‌اند.

ایالات متحده و متحدان ناتویی آن با سوار شدن بر موج این قیام‌های مردمی، به منظور به انحراف کشاندن آن‌ها، با همین هدف و با بهره‌گیری مزورانه از تظاهرات مردم برضد رژیم دیکتاتوری معمر قذافی، مداخله نظامی در لیبی را سازمان دادند. این مداخله نظامی نو استعمارگرانه، که با تفسیر غیرقانونی مصوبه شماره ۱۹۷۳ شورای امنیت سازمان ملل و زیر پوشش دخالت بشردوستانه و به اصطلاح برای جلوگیری از عملیات نظامی

رژیم حاکم بر ضد شهروندان معترض، صورت گرفت، پس از ۱۰ ماه بمباران شهرها و منطقه‌های مسکونی لیبی از سوی نیروهای ناتو، کشتار بیش از ۵۰ هزار نفر، و بر اریکه قدرت نشانیدن نیروهای ارتجاعی حامی امپریالیسم، مرحله به لحاظ کیفی جدیدی در تحول‌های منطقه را رقم زد. حضور و شرکت مستقیم و پررنگ نیروهای نظامی انگلستان و فرانسه در طراحی و اجرای مداخله نظامی در لیبی با هدف تغییر رژیم این کشور از یک سو، و نقش برجسته اتحادیه عرب و کشورهای نظیر عربستان سعودی، قطر، و ترکیه در مشروعیت بخشیدن به سناریوی به سقوط کشاندن دولت لیبی از سوی دیگر، نمایشگر صف بندی نیروهای ارتجاعی در موازنه قوا در منطقه خاورمیانه است.

در همین راستا، به یورش برنامه‌ریزی شده نیروهای نظامی عربستان سعودی به بحرین که با حمایت ایالات متحده و کشورهای اتحادیه اروپا برای سرکوب کردن و به خاک و خون کشاندن جنبش اعتراضی مردم این جزیره انجام گردید، باید اشاره کرد. لازم است به این نکته مهم اشاره شود که، بحرین محل استقرار ناوگان پنجم نیروی دریایی آمریکا است. تلاش برای بی ثبات کردن رژیم سوریه نیز بخشی از این روند است. در تونس و مصر، انتخابات برگزار شده است و حزب‌های اسلام‌گرا، با بهره‌گیری از شرایط اجتماعی، فرهنگی، و اقتصادی موجود، و با ارائه شعارهای مبهم و دماغ‌گوزیک (مردم‌فریبانه) و ضعف تشکیلاتی نیروهای مترقی، دموکراتیک، و سکولار، توانسته‌اند کنترل پارلمان‌های این کشورها را به دست گیرند. عملکرد ایالات متحده در این ماه‌ها بر این امر دلالت داشته است که، این کشور به قدرت رسیدن نیروهای اسلام‌گرا در خاورمیانه را به شرطی که آن‌ها منافع ایالات متحده و هژمونی امپریالیسم در منطقه را به چالش نکشند، پذیرا می‌شود.

آنچه که در دوره پس از زمستان ۱۳۸۹ در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا اتفاق افتاده است، نمایشگر خواست فراگیر مردم این منطقه برای آزادی و دموکراسی واقعی، عدالت اجتماعی، پیشرفت اقتصادی، و رفاه، و بی‌باوری آنان به لیاقت و توانایی رژیم‌های حاکم در فراهم کردن شرایط دستیابی به چنین امور مهمی است. جنبش مردمی در کشورهای منطقه، با بهره‌گیری از این حقیقت که کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته در سال‌های اخیر درگیر بحران گسترده اقتصادی بوده‌اند، و به همین لحاظ نه آن‌ها و نه رژیم‌های وابسته به آن‌ها قدرت مانور چندانی ندارند، تهاجم خود را سازمان داده‌اند. این حقیقتی است که برخی پیامدهای بحران اقتصادی جهانی به دلیل وابستگی عمیق سیاسی - اقتصادی رژیم‌های حاکم بر عمده کشورهای منطقه، به‌طور مستقیم به آن‌ها منتقل شده‌اند، و این کشورها نیز به همراه کشورهای بزرگ سرمایه‌داری، وارد بحرانی عمیق و کنترل‌ناپذیر شده‌اند. این شرایط سبب فشار بیشتر اقتصادی بر مردم شده است، و در کنار بحران‌های سیاسی و اجتماعی، بذر خیزش‌های اجتماعی و مردمی را در این کشورها بارور

ساخته است. این تحول‌ها به لحاظ گستردگی طیف نیروهای شرکت کننده، شعارها، و تاکتیک‌های مبارزاتی مردم، به جنبش اعتراضی مردم ایران در سال‌های اخیر شباهت دارند. مبارزه مردم و نیروهای مردمی کشورهای خاورمیانه که زحمتکشان شهری در آن سهمی اساسی دارند، همچنان ادامه دارد. برخی از این جنبش‌ها، بنا به توان خود و شرایط ویژه کشورهای محل رخ‌دادشان، توانسته اند به دست آوردهایی مشخص و به وجود آوردن تغییرهای سیاسی معینی نائل شوند، و دورنمای تحول‌های اقتصادی و اجتماعی عمیقی را پیش روی توده‌ها بکشایند. آنچه به وضوح آشکار است این است که، ضعف ساختاری نیروهای چپ و دموکرات، به دلیل دهه‌ها حاکمیت استبدادی و نبود شرایط ضروری برای سازمان‌دهی نیروهای چپ و طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان، دستبرد زدن به این دستاوردها و سوار شدن نیروهای ارتجاعی بر امواج این جنبش‌ها را ممکن و محتمل می‌سازد.

با وجود تمامی دشواری‌های عینی و ذهنی، و مداخله امپریالیسم و نیروهای ارتجاعی برای کشیدن ترمز جنبش‌های مردمی و برعکس کردن جهت حرکت آن‌ها، در بستر این قیام‌های توده‌های محروم برضد دیکتاتوری، ستم طبقاتی، و فساد حکومتی، و همچنین به چالش کشیده شدن رژیم‌های دیکتاتوری، تحول‌های تاریخی و بی‌سابقه‌یی در کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه و اوضاع و احوال جدیدی در منطقه به وجود آمده است. این قیام‌های مردمی، با شعارهای مشخص خود در خواستار شدن عدالت اجتماعی، دموکراسی، و مخالفت با فساد، با حضور میلیونی در میدان نبرد نابرابر، بار دیگر قانونمند بودن انقلاب‌های اجتماعی را به اثبات رسانده‌اند.

۶. مبارزه جهانی بشریت مترقی، در راه صلح و ترقی

تحول‌های جهان در دو دهه گذشته، و به ویژه سال‌های اخیر، نمایشگر رشد مبارزه‌جویی قشرهای مختلف مردم بر ضد تجاوزگری امپریالیستی و بهره‌کشی سرمایه‌داری، در دفاع از دموکراسی، حقوق بشر، و حق حاکمیت ملی بوده است.

تلاش سرمایه‌های کلان انحصاری، با تکیه بر نظامی‌گری فزاینده امپریالیستی، همواره این بوده است تا با استفاده از اهرم‌های گوناگون، نرخ سوداگری را بر اساس کسب هر چه بیشتر «اضافه ارزش‌ها» بالا ببرند و هزینه تولید و خدمات اجتماعی لازم در جامعه سرمایه‌داری را بر دوش قشرهای زحمتکش و خرده بورژوازی بگذارند. دربره کنونی، این فرایند در چارچوب «جهانی شدن» به صورت سیستماتیک شدت پیدا کرده است.

عملکرد انحصارهای فراملی، چپاول و غارت منابع طبیعی و انسانی کشورهای در حال توسعه، کوشش‌های حساب شده کشورهای سرمایه‌داری در از بین بردن هرگونه نظارت بر منافع و اقتصاد ملی از طریق نهادهایی مانند «سازمان تجارت جهانی» است. این امر، زمینه‌های رشد سازمان‌دهی و بسیج قشرها و طبقه‌های اجتماعی ستم‌دیده و ارتقاء سطح جنبش‌های مردمی بر ضد سرمایه‌داری جهانی، رژیم‌های دیکتاتوری، و امپریالیسم، در سال‌های اخیر را فراهم ساخته است، و هم‌زمان با این‌ها، تضاد آشتی‌ناپذیر میان خصلت اجتماعی کار و خصلت خصوصی سرمایه و سوداگری را نیز حادث کرده است. طبقه کارگر و جنبش‌های سندیکایی و نیروهای سیاسی نماینده آن‌ها، در مبارزه برای صلح، دموکراسی، و پیشرفت، نقشی محوری و عمده دارند. جنبش کارگری و نیروهای سیاسی آن - به‌طور مشخص و در برهه کنونی - در افشای پیامدهای سیاست و عملکرد نظام سرمایه‌داری جهانی، مبارزه با رشد نظامی‌گری و جنگ افروزی، جلوگیری از گسترش فقر و جهل، و تخریب محیط زیست، هنوز هم مبدأ حرکت و بسیج‌کننده نیروهای اجتماعی‌اند. شرکت فعالانه اعضای اتحادیه‌های کارگری عامل تعیین‌کننده گرایش و ماهیت توده‌ای این حرکت‌ها و مبارزات است.

آنچه مشخص است این است که، تضمین موفقیت این جنبش‌ها و دستیابی آن‌ها به آماج‌های نهایی‌شان، با حضور و عمل زحمتکشان پیوند دارد. این، به سمت‌گیری طبقاتی‌شان، همراه با حزب طبقه کارگری متشکل و مجهز به سیاستی صحیح در زمینه اتحادها، به جهت‌گیری‌ای به جانب حل مسئله قدرت، و رها سازی کشور خود از زنجیره امپریالیسم بین‌المللی، وابسته است. بحران اقتصادی کنونی دربردارنده آن‌چنان نیروی محرکه‌یی است که می‌تواند قشرهای اجتماعی وسیعی را به صحنه بکشاند و به مبارزه‌یی برنامه‌ریزی شده و اصولی هدایت کند. ولی برای تجلی یافتن چنین تحرکی، وجود و عملکرد حزبی انقلابی با نگرش مارکسیستی - لنینیستی، و در نتیجه آن، رشد و تحول در آگاهی سیاسی توده‌ها و طبقه کارگر، ضروری است.

به رغم کوشش نظریه‌پردازان و مداحان سرمایه‌داری به منظور جا انداختن این فریب که، بحران اقتصادی کنونی جهان و پیامدهای آن موقت و موضعی، و نه ناشی از ماهیت سیستم حاکم اقتصادی است، مبارزه زحمتکشان در جهت پایه‌ریزی جایگزین‌های کارا و مناسب دائماً گسترده‌تری می‌یابد و شکل‌های گوناگون‌تری به خود می‌گیرد. زندگی مهم‌ترین درس‌ها را به مبارزان صلح و سوسیالیسم داده است. جنبش جهانی کارگری - کمونیستی، در آغاز دهه ۱۹۹۰ و به دنبال عقب‌نشینی‌ای موقت بعد از فروریزی اردوگاه سوسیالیسم، سرانجام از نو و با نیروئی افزون‌تر از پیش به بازسازی صف‌ها، تاکتیک‌ها، و اتحادهای خود پرداخت، و در این مسیر موفقیت‌های مهمی به دست

آورده است. گستردگی بی‌سابقه مبارزه با پیامدهای «نولیبرالیسم اقتصادی» و «جهانی شدن» که تظاهر چشمگیر آن نخستین بار در نوامبر ۱۹۹۸ در شهر «سیاتل» علنی شد، در سال‌های اخیر به شکل‌های گوناگون مانند: «اشغال وال استریت»، ادامه یافته است. توسعه کیفی و کمی رشته‌های پیوند دهنده جنبش کارگری با مخالفان سرمایه‌داری، فعالان حفظ محیط زیست، و جنبش‌های ضد جنگ - که در سال‌های اخیر ویژگی‌های مترقی، عدالت خواهانه، و فراملی خود را نشان داده‌اند - امیدهای واقعی به ممکن بودن ساختمان جهانی دیگر را افزایش داده است. برآیند این نیروها و جنبش‌ها، توانی بالقوه برای نفی کامل سرمایه‌داری نولیبرال و عقب راندن «جهانی شدن» را در خود دارد. خواست‌های اساسی این برآیند کلی جنبش جهانی، که حزب توده ایران خود را بخش جدایی‌ناپذیری از آن می‌داند، را می‌توان در مشخصه‌های زیر خلاصه کرد:

- پیکار عظیم طبقاتی اکثریت جامعه بشری، با بی‌عدالتی اجتماعی - اقتصادی، بهره‌کشی، استعمار و برتری نژادی و جنسی؛
- مردمی کردن (دموکراتیک کردن) رابطه‌های اقتصادی - سیاسی بین‌المللی؛
- تقویت سازمان ملل با محتوای دموکراتیک از طریق تغییر اساسی در رابطه‌های حاکم بر سازمان ملل، تأمین حقوق کشورهای در حال رشد، و تغییر در ساختار «حق و توتی ویژه» کشورهای بزرگ که بارها سد راه تأمین نظر و خواست اکثریت کشورهای عضو سازمان ملل بوده است؛
- منحل کردن همه پیمان‌های نظامی منطقه‌ای، به ویژه پیمان تجاوزگر «ناتو»؛
- پایان دادن به نظامی‌گری، جلوگیری از مداخله در امور داخلی کشورهای مستقل، و برچیدن پایگاه‌های نظامی خارجی در سطح جهان؛
- ایجاد زمینه‌های عینی برای خلع سلاح جهانی، و نابودی سلاح‌های مخرب هسته‌ای، میکروبی، و شیمیایی؛
- مبارزه با هرگونه تلاش به هدف کشاندن مسابقه تسلیحاتی به فضای کیهانی؛
- لغو بدهی‌های فاجعه‌بار فقرزده‌ترین کشورهای در حال توسعه، که در حال حاضر نزدیک به نیمی از درآمد ملی آن‌ها را می‌بلعد؛
- تنظیم نظام بین‌المللی عادلانه قیمت‌گذاری و تعرفه مواد ضروری رشد و توسعه نیروهای مولده کشورهای عقب مانده در جهت محو سریع فقر و ایجاد حداقل استاندارد زندگی؛

- بسط همکاری‌های عملی، و امکان دسترسی واقعی کشورهای در حال رشد به فن آوری پیشرفته، و امکان مدرنیزه کردن این جامعه‌ها به منظور کاهش فاصله عمیق بین کشورهای پیشرفته و کشورهای در حال توسعه؛
- تلاش برای حفظ محیط زیست، و مقابله با برنامه‌های مخرب شرکت‌های فراملی و دولت‌های سرمایه‌داری پیشرفته در تخریب بیشتر محیط زیست. ایجاد زمینه کمک‌های علمی و گسترش کمک‌های اقتصادی به کشورهای محروم و در حال رشد، برای جلوگیری از تخریب محیط زیست در این کشورها، به دلیل محرومیت اقتصادی؛
- مبارزه در راه تأمین حقوق بشر در تمامی کشورهای جهان، نفی و طرد حکومت‌های دیکتاتوری.

مشخصه‌های عمده اوضاع جهان و ایران، از دیدگاه حزب توده ایران

ب - سیمای ایران در هزاره سوم میلادی

ایران در قرن بیستم و دهه نخست قرن بیست و یکم، تحولات بسیاری را شاهد بوده است. ویژگی اساسی این تحولات را باید از یک سو آغاز روند حرکت جامعه از فئودالیسم به سمت سرمایه‌داری، و از سوی دیگر برقراری حکومت‌های دیکتاتوری و ضد مردمی دانست، که جلورشد واقعی میهن ما را، با وجود منابع عظیم طبیعی اش، سد کردند. بررسی گذرایی در تاریخ معاصر ایران روشن می‌کند که، مردم ما تنها در دوره‌های بسیار کوتاهی توانسته‌اند در سرنوشت مملکت‌شان دخالت داشته باشند و از آزادی و استقلال نسبی برخوردار باشند. دوران حکومت پهلوی‌ها در ایران (۱۲۹۹ تا ۱۳۵۷)، دوره حکومت مستبدانه و پلیسی‌ای است که در طول آن، با کمک و دخالت مستقیم کشورهای امپریالیستی از جمله و به خصوص امپریالیسم آمریکا و انگلیس، منابع نفت کشور ما به غارت برده شد، ایران به پایگاه جاسوسی تبدیل گردید، و در مقام ژاندارمی آمریکا رودرروی ملتها و جنبش‌های رهایی بخش منطقه قرار گرفت، جنبش‌های آزادی‌خواهانه کشور، از جمله جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران، به شدیدترین و خشن‌ترین شکل ممکن سرکوب و به خون کشیده شد، حزب توده ایران غیرقانونی اعلام گردید، و ده‌ها افسر دلاور توده‌ای به جوخه‌های مرگ سپرده شدند.

در نبود آزادی و عدالت در دوران حکم فرمایی رژیم فاسد و مزدور که از سوی بیش از سی هزار مستشار آمریکایی اداره می‌شد، و در وضعیت اوج‌گیری فاصله طبقاتی در جامعه و شدت یافتن نارضایتی توده‌ها، ایران به استقبال انقلاب بهمن ۱۳۵۷ رفت. انقلاب بهمن، از مهم‌ترین رویدادهای تاریخ معاصر کشور ما و منطقه است. نویسندگان، پژوهشگران، و کارشناسان مسائل اجتماعی - اقتصادی، با اندیشه‌ها و دیدگاه‌های متفاوت، مطالب گوناگونی پیرامون این واقعه بزرگ نگاشته‌اند. گروهی انقلاب بهمن را تحولی صرفاً سیاسی، که تنها به جا به جایی طبقه‌های حاکم منجر شد، دانسته‌اند؛ گروهی این انقلاب را جنبشی عظیم اجتماعی - خلقی، که جامعه ما را به کلی دگرگون کرد، ارزیابی کرده‌اند، و گروهی دیگر هم آن را توطئه خارجی پنداشته‌اند. در این زمینه حتی دشمنان انقلاب بهمن نیز نتوانسته‌اند این حقیقت را نفی کنند که، جنبش مردمی‌ای که از میانه دهه پنجاه خورشیدی در میهن ما شکل گرفت و سرانجام به انقلاب بهمن ۱۳۵۷ منجر شد، یکی از بزرگ‌ترین جنبش‌های اجتماعی زمان خود بوده است.

حزب توده ایران بر این عقیده است که، انقلاب بهمن ۵۷ جنبشی عظیم بود که اکثریت مردم کشور ما را، از طبقه‌های گوناگون، با خواست‌ها و دیدگاه‌های متفاوت، به حرکت

درآورد و یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های سرمایه جهانی و ارتجاع را در منطقه خاورمیانه، درهم کوبید. شرکت اکثریت مردم و نیروهای سیاسی کشور در آن، نشانگر خصلت عمیقاً خلقی انقلاب و توان عظیم اجتماعی آن بود. انقلاب با درهم کوبیدن رژیم شاهنشاهی، مرحله سیاسی خود را با موفقیت پشت سر گذاشت و به مرحله اجتماعی، یعنی اصلاحات بنیادین اقتصادی - اجتماعی در راه محدود کردن سرمایه‌داری گام نهاد. پیروزی انقلاب در مرحله سیاسی، بی‌شک، مدیون اتحاد نیرومند همه نیروهای سیاسی و توافق همگانی بر سر شعار سرنگونی رژیم استبدادی بود. بدیهی است که نیروهای شرکت کننده در انقلاب، هر کدام با دیدگاه‌ها و برنامه‌های خود، در این جنبش عظیم شرکت کردند، و خصوصاً در این مورد که پس از سرنگونی چه باید کرد، دارای نظرهای بسیار متفاوت و گوناگونی بودند. با پیروزی انقلاب، و با وجود جو انقلابی حاکم بر جامعه، حاکمیت برآمده از انقلاب، به یک رشته اقدام‌های پر اهمیت دست زد، که خلاصه آن به شرح زیر است:

- اخراج مستشاران، و برچیدن پایگاه‌های نظامی آمریکا در ایران؛
- ملی کردن ۷۰ درصد از صنایع بزرگ کشور، متعلق به سرمایه‌داران بزرگ داخلی و انحصارهای خارجی؛
- ملی کردن بانک‌های خصوصی و شرکت‌های بیمه، که با سرمایه داخلی و خارجی ایجاد شده بودند؛
- تصویب قانون اصلاحات ارضی، مشهور به بند «ج» و «د»؛
- افزایش حداقل دستمزدها؛
- برقرار کردن نظارت دولت بر بازرگانی خارجی؛
- الغای قراردادهای اسارت بار اقتصادی با دولت‌های امپریالیستی؛
- خروج ایران از پیمان نظامی «سنتو» و پیوستن به جمع کشورهای غیر متعهد؛
- لغو قرار داد اسارت بار «کنسرسیون نفت»

واقعیت این است که، نیروهای چپ ایران، با وجود توان کمی نسبتاً محدود خود در آستانه انقلاب، از نفوذ معنوی چشمگیری در درون جامعه برخوردار بودند. اجرای خواست‌های بالا، بخش‌های زیادی از برنامه حداقل نیروهای چپ ایران، و به ویژه حزب توده ایران، بود، که به سبب توان عظیم اجتماعی حاضر در صحنه، و خواست توده‌ها،

تحقق پیدا کرد. نیروهای چپ ایران، و به خصوص حزب توده ایران، با تکیه بر این دستاوردها، توان توده‌ای عظیم انقلاب، و برداشت‌های نظری خود از شرایط مشخص اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی کشور، به این نتیجه رسیدند که، در صورت ژرفش روند اصلاحات اجتماعی - اقتصادی، و تثبیت دست‌آوردهای مرحله‌های نخست انقلاب، روند انقلابی در کشور را می‌توان ادامه داد، و سرانجام بر عامل عقب‌ماندگی روبنایی یعنی نبود ائتلاف بزرگ مردمی و مترقی‌ای از نیروهای سیاسی کشور با برنامه معین و مشخصی در مسیر بازسازی کشور، می‌توان چیره شد. نیروهای گوناگون شرکت‌کننده در حاکمیت برآمده از انقلاب، که به‌طور عمده از نیروهای طرفدار جبهه ملی، نهضت آزادی، و روحانیون به‌رهبری خمینی، تشکیل شده بودند، در مرحله‌های آغازین انقلاب، حکومت ائتلافی‌ای را تشکیل دادند که با توجه به تفاوت‌های اساسی موجود بین این نیروها، زمان چندانی دوام نیاورد. یادآوری این نکته نیز ضروری است که، ترکیب طبقاتی حاکمیت برآمده از انقلاب به‌طور عمده شامل بورژوازی تجاری و صنعتی، و بخش‌هایی از خرده بورژوازی بود، و بر رغم نقش قاطع و تعیین‌کننده طبقه کارگر در به پیروزی رساندن انقلاب، این طبقه و متحدان آن نماینده‌یی در حاکمیت نداشتند. نبود طبقه کارگر و نمایندگان سیاسی آن در حاکمیت برآمده از انقلاب، نقطه ضعف اساسی‌ای بود که بعدها پیامدهای فاجعه‌باری برای میهن ما به‌همراه داشت. نیروهای طرفدار جبهه ملی و نهضت آزادی، از ژرفش انقلاب و دستاوردهای آن نگران بودند، و معتقد بودند که، بر روند انقلاب می‌بایست ترمز زد، زیرا در صورت عمق یافتن آن، «خطر سرخ» ایران را تهدید می‌کند. از سوی دیگر، خمینی و بخش بزرگی از روحانیون، خواهان قبضه کردن قدرت، برپایی حکومت خلیفه‌گری، و اجرای قوانین اسلام بودند. گنجاندن اصل ولایت فقیه - در حکم اصل تأمین‌کننده حاکمیت روحانیون بر حیات سیاسی کشور - در قانون اساسی جمهوری اسلامی، نشانه روشن این تمایل در میان این نیروها بود.

نیروهای ارتجاعی درون و بیرون از حاکمیت، برای منحرف کردن انقلاب از مسیر مردمی و ترقی‌خواهانه آن، همه تلاش خود را به‌کار گرفتند. امپریالیسم جهانی نیز که سخت‌نگران اثرگذاری انقلاب بهمن در کل منطقه، و به خصوص بر رژیم‌های ارتجاعی حاشیه خلیج فارس بود، از هیچ تلاشی برای درهم شکستن انقلاب و به شکست کشاندن آن، خودداری نکرد.

نیروهایی که حاکمیت را در روندی کوتاه زمان قبضه کردند، خیلی زود خصلت انحصارگرایانه و ارتجاعی خود را در شکل یورش به نیروهای ترقی‌خواه، دستگیری و شکنجه آن‌ها، بستن روزنامه‌ها، و لشکرکشی نظامی به کردستان، به منظور سرکوب خواست‌های برحق خلق‌گرد، بروز دادند.

مشخصه‌های عمده اوضاع جهان و ایران - سیمای ایران در هزاره سوم میلادی

کمیته مرکزی حزب توده ایران، در بیانیه‌ی مهم که در ۶ شهریورماه ۱۳۵۸ منتشر کرد، نسبت به خطر ارتجاع، امپریالیسم، و چرخش به راست در حاکمیت جمهوری اسلامی، هشدار داد، و نوشت: «باکمال تأسف، شاهد آن هستیم که در هفته‌های اخیر چرخشی در اوضاع سیاسی درون کشور پدیدار شد و با این چرخش ضربه دردناک و هراس‌انگیزی به امر اتحاد نیروهای ملی و آزادی‌خواه وارد آمد... ما امروز در مقابل این واقعیت هستیم که از یک سو حمله وسیعی از طرف نیروهای انحصار طلب راست برای سرکوب آزادی و در درجه اول آزادی نیروهای راستین انقلابی چپ و حتی بخشی از نیروهای انقلابی که زیر پرچم اسلام مبارزه می‌کنند، آغاز شده و از طرف دیگر کردستان به صحنه‌ای از جنگ و برادرکشی مبدل گشته است... حزب توده ایران بر آن است که از راه سرکوب و کشتار ممکن است «آرامش» برقرار ساخت، ولی نمی‌توان مسئله ملی را نه در کردستان و نه در سایر نقاطی که محرومیت‌های ملی مطرح است، حل نمود...» (نگاه کنید به: اسناد و اعلامیه‌های حزب توده ایران، انتشارات حزب توده ایران، صفحه‌های ۱۸۷ - ۱۹۱).

روحانیون حاکم، به رهبری خمینی، و متحدان‌شان، به لحاظ طبقاتی از خرده‌بورژوازی سنتی تا بزرگ سرمایه‌داری تجاری ایران را دربر می‌گرفت. این نیروها که در آغاز انقلاب برای تحکیم پایه‌های سیاسی حکومت، به حمایت و پشتیبانی طیف گسترده نیروهای سیاسی ایران، از جمله نیروهای چپ، به منظور کسب اعتبار و ثبات نیازمند بودند، با گذشت زمان و تحکیم پایه‌های قدرت سیاسی‌شان، با برنامه و مانورهای از پیش حساب شده‌ی زمینه سرکوب‌خشن و پاک‌سازی گسترده نیروهای دگراندیش را تدارک دیدند. از اوایل ۱۳۶۰، با یورش وسیع به نیروهای دگراندیش، ناقوس مرگ انقلاب، هدف‌ها، و آرمان‌های آن به صدا درآمد. در همین دوران است که رژیم جمهوری اسلامی بسیاری از برنامه‌های مترقی تصویب شده در آغاز انقلاب - از جمله اصلاحات ارضی - را به دستور خمینی متوقف کرد، و بر پایه تقدس مالکیت در اسلام، چرخش حکومت به سمت کلان سرمایه‌داری تجاری و زمین‌داران بزرگ را اعلام کرد.

روند چرخش به راست، و در فرجام، شکست انقلاب بهمن ۵۷، گذار بسیار بغرنج و پیچیده‌ای است که هنوز به بررسی و پژوهش بیشتر نیازمند است، اما آن‌چه که اکنون، پس از تجربه‌های به‌دست آمده می‌توان بیان کرد این است که، ائتلاف نیروهای مذهبی شرکت‌کننده در انقلاب، با وجود ناهمگونی طبقاتی و داشتن نظرهای متفاوت درباره انقلاب و سرنوشت آن، به‌طور عمده ظرفیت عملی کردن آرمان‌های مردمی انقلاب را نداشتند. با وجود همه آن شعارها در زمینه توجه به حقوق «کوخ‌نشینان» از سوی خمینی، هدف بخش عمده رهبری این نیروها بازگرداندن ایران به قلمرو چیرگی قوانین قرون وسطایی «صدر اسلام» و «ابدی» کردن حاکمیت روحانیت بر میهن ما بود، یعنی بازگشتی

که با هدف‌ها و آرمان‌های مردمی توده‌های شرکت‌کننده در انقلاب همخوانی نداشت. این ائتلاف به دلیل نقش ویژه‌ای که خمینی، در مقام رهبر انقلاب، از آن بهره‌مند بود، توانست نیروی اجتماعی بزرگی را پشت سر خود قرار دهد، و در نبود جبهه واحدی از نیروهای مترقی و چپ، موفق شد برنامه خود را به منظور تحمیل حکومتی اسلامی، با وجود مخالفت ضمنی و آشکار همه نیروهای سیاسی دیگر، به پیش برد. در عین حال باید یادآور شد که، توطئه‌های امپریالیسم و ارتجاع، به خصوص توطئه تحمیل جنگ ایران و عراق به میهن ما در شهریور ۱۳۵۹، شرایط را برای اعلام وضع فوق‌العاده در کشور و فراهم آوردن زمینه سرکوب کلیه نیروهای دگراندیش، آماده کرد. در پیش گرفتن سیاست خانمان سوز «جنگ، جنگ، تاپیروزی» (به ویژه پس از آزادی خرمشهر و بیرون راندن نیروهای اشغالگر عراقی از بخش‌های مهمی از خاک میهن) از سوی خمینی، یورش وحشیانه به آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک، از جمله دستگیری وسیع، شکنجه و اعدام‌های گروهی، باز گذاشتن دست بورژوازی تجاری (بازاریان محترم) به غارت کشور، و طرح قوانین ارتجاعی برضد کارگران، زنان، و زحمتکشان (از جمله قانون کار توکلی و قانون قصاص)، در سال‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱، اقدام‌های آشکاری بودند از سوی حاکمیت در جهت سرکوب کامل انقلاب و بازگرداندن کشور به دوران حکومت پلیسی - دیکتاتوری قبل از انقلاب.

امروز پس از گذشت سی و چهار سال از پیروزی انقلاب، روشن است که خمینی، و دیگر سران رژیم ولایت فقیه، با پشت کردن به هدف‌ها و آرمان‌های توده‌های میلیونی، یکی از بزرگ‌ترین جنبش‌های اجتماعی - سیاسی قرن بیستم را به شکست کشاندند، و فرصت تاریخی بزرگ میهن ما را در دستیابی به آزادی، دموکراسی، استقلال، و عدالت اجتماعی، نابود کردند. رویدادهای دهه اخیر در میهن ما، که آخرین نمونه‌اش کودتای انتخاباتی ۱۳۸۸ است، که در جریان آن آرای میلیون‌ها ایرانی به طرزی خشن و سرکوب‌گرانه، به فرمان ولی فقیه پایمال گردید، ماهیت ضد مردمی دیکتاتوری حاکم بر میهن ما را نشان داد. امروز اکثریت قاطع مردم میهن‌مان در چنگال فقر و محرومیت دست و پا می‌زنند، و «نظام نمونه» جهان چیزی نبوده و نیست جز حاکمیت خشن و سرکوب‌گر نماینده‌های بزرگ سرمایه‌داری بوروکراتیک و تجاری که پیامدهای فاجعه‌باری برای ایران به همراه داشته است.

انقلاب بهمن ۱۳۵۷، سپرده شدن رهبری انقلاب به خمینی و روحانیون هوادار او، و عملکرد فاجعه‌بار این نیروها در سی و چهار سال گذشته، آزمون تاریخی بزرگی بوده است که با رسوایی این نیروها و نمایش ورشکستگی نظری - اخلاقی آن‌ها همراه بوده است. این تجربه تاریخی در عین حال نشان داد که، «راه سومی» که رهبران جمهوری

مشخصه‌های عمده اوضاع جهان و ایران - سیمای ایران در هزاره سوم میلادی

اسلامی قول آنرا به مردم می‌دادند، چیزی جز همان نظام کهنه سرمایه‌داری نیست که این بار با روبنایی عقب‌مانده و قرون‌وسطایی در قالب دیکتاتوری ولایت فقیه، خود را نمایان کرده است.

ایران در هزاره سوم میلادی کشوری است اسیر دیکتاتوری سرمایه‌داری بزرگ با روبنایی مذهبی. ادامه رژیم ولایت فقیه در مقام نماد تمرکز قدرت سیاسی این دیکتاتوری، سد اساسی حرکت ایران به سمت پیشرفت اجتماعی - اقتصادی و دستیابی به حقوق و آزادی‌های دموکراتیک و عدالت اجتماعی است. وجود میلیون‌ها تن بیکار، به‌سر بردن ده‌ها میلیون نفر از شهروندان در فقر و محرومیت، اقتصاد تک محصولی، نبود صنایع‌های پایه‌ای برای نجات کشور از وابستگی، محروم بودن اکثریت عظیم جامعه از حقوق و آزادی‌های مدنی و دموکراتیک، نقض و حشبانه حقوق اقلیت‌های ملی و مذهبی و زنان، و حاکمیت دیکتاتوری و استبداد خون‌ریز که آماده است تا به منظور تأمین و تضمین حیات خود، به هر جنایتی دست بزند، بخشی از دستاوردهای سران جمهوری اسلامی برای مردم میهن ماست.

۱. تغییرهای اجتماعی - اقتصادی، و دگرسانی در آرایش طبقاتی جامعه، سی و چهار سال پس از انقلاب بهمن

بیش از سه دهه پس از پیروزی انقلاب بهمن، شرایط اجتماعی - اقتصادی و آرایش طبقاتی میهن ما دست‌خوش تحول‌های عمده و پر اهمیتی بوده است. در پی پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، روند حرکت و رشد سرمایه‌داری به طور موقت با اختلال‌هایی همراه شد. اقدام‌هایی نظیر ملی کردن بانک‌ها، شرکت‌های بیمه، برخی صنایع بزرگ، و واگذاری مالکیت واحدهای صنعتی و مجتمع‌های بزرگ کشاورزی و خدماتی، گرچه از اهمیت جدی و اصولی‌ای برخوردار بودند، اما با فراروئیدن انقلاب به مرحله اجتماعی، و حاکمیت یافتن ارتجاع، این اقدام‌های موثر و پرارزش نتوانست در ساختار اقتصاد ایران، دگرگونی ژرف و پایداری پدید آورد، و تعادل نیروها در جامعه به سمت حاکمیت سیاسی - اقتصادی کلان سرمایه‌داری تجاری و سرمایه‌داری بوروکراتیک تغییر کرد. سرمایه بزرگ تجاری با چنگ انداختن بر شاه‌رگ حیات اقتصادی کشور و نفوذ فوق‌العاده در نهادهایی همچون «بنیاد مستضعفان»، «بنیاد شهید»، «تولیت آستان قدس رضوی»، و درکنار آن، سرمایه‌داری بوروکراتیک جدید، به نیروی غالب و مسلط بدل شد. حزب ما در برنامه مصوب پلنوم هفدهم (۱۳۶۰) خود با هشدار نسبت به تشدید فعالیت سرمایه بزرگ تجاری و رشد سرطانی آن، خاطر نشان ساخته بود: «... هم اکنون عملکرد سرمایه‌داری تجاری و

تا حد معینی سرمایه‌داری وابسته به زمین و مسکن این خطر [بازگشت تسلط نظام غارتگر سرمایه‌داری] را در مقابل چشم همه مردم قرار داده و ضرورت مبارزه همه جانبه برای ریشه‌کن کردن این تسلط غارتگرانه و محدود کردن فعالیت سرمایه در این زمینه‌ها را از طرف وسیع‌ترین افشار جامعه ایران مطرح کرده است» (برنامه حزب توده ایران، ۱۳۶۰).

با تحکیم پایه‌های رژیم ولایت فقیه، به ویژه پس از پایان جنگ خانمان سوز هشت ساله ایران و عراق، سرمایه بزرگ تجاری و سرمایه‌داری بوروکراتیک پایه‌های انحصاری قدرت سیاسی - اقتصادی خود را تحکیم کردند. اجرای برنامه «تعدیل اقتصادی» از سوی کارگزاران و نمایندگان سیاسی این نیروها نه تنها ضربه‌های جبران ناپذیری به بخش صنعت و تولید کشور وارد ساخت، بلکه سبب گردید که واردات به شدت افزایش یابد و اقتصاد بیش از پیش به سمت دلالی و فعالیت‌های غیرمولد رانده شود؛ تولید به حاشیه رفت و توزیع جای آن را اشغال کرد.

در عین حال، به کارگیری سیاست‌های «تعدیل اقتصادی»، ژرفش شکاف طبقاتی و توزیع ناعادلانه درآمد ملی را باعث شد. این سیاست را می‌توان سمت‌گیری عمده اقتصادی رژیم ولایت فقیه در دو دهه اخیر دانست که با برگماری احمدی نژاد به ریاست جمهوری، شتاب بیشتری گرفت. مطابق گزارش مرکز آمار ایران (خرداد ماه ۱۳۸۹)، بر اثر سیاست‌های مخرب اقتصادی به کار گرفته شده در دهه‌های اخیر که از جمله به تشدید بیکاری، تورم، و رشد نقدینگی، انجامیده است، در حال حاضر بیش از ۱۰ میلیون نفر از جمعیت ایران زیر خط فقر مطلق، و بیش از ۳۰ میلیون نفر زیر خط فقر نسبی به سر می‌برند (روزنامه «دنیای اقتصاد»، ۸ خردادماه ۱۳۸۹).

ویژه‌نامه روزنامه «شرق»، در باره اشتغال، ۱۰ دی ماه ۱۳۹۰، فاش کرد که، کارشناسان اقتصادی «هیئت چشم‌انداز اقتصاد ایران» حداقل دستمزد واقعی هر کارگر ایرانی در سال جاری را ۱۲۱ هزار تومان برآورد کرده‌اند. برآورد چنین رقمی در حالی است که طبق مصوبه شورای عالی کار در اسفند ماه سال گذشته، میزان حداقل دستمزد اسمی کارگران در سال ۹۰ به میزان ۳۳۰ هزار تومان اعلام شده بود. «طبق ارزیابی کارشناسان اقتصادی، رقمی که قدرت خرید کارگران را نشان می‌دهد، حداقل مزد واقعی است که در سال جاری ۱۲۱ هزار تومان برآورد می‌شود. از سوی دیگر هر چند از سوی مقامات رسمی خط فقر کشور اعلام نشده اما قطعاً حداقل مزد واقعی محاسبه شده کارگران در سال جاری، پایین‌تر از خط فقری خواهد بود که تاکنون از سوی کارشناسان این حوزه اعلام شده است.»

با نظر داشت خودداری مقام‌های رسمی در ارایه آمار جدید در زمینه خط فقر، بدون شک این آمار با توجه به اجرای برنامه ضد مردمی حذف یارانه‌ها، تحریم‌های فزاینده

اقتصادی، و رشد اقتصاد انگلی به ضرر فعالیت‌های مولد تولیدی، که به تعطیلی بسیاری از مرکزهای تولیدی منجر گردیده است، تعداد افرادی که به زیر خط فقر سقوط کرده‌اند آماری بسیار بیشتر را تشکیل می‌دهند. این در حالی است که آمار رسمی اعلام می‌دارد که، درآمد حاصل از فروش نفت خام در مقام منبع اصلی درآمد ارزی، طی سه دهه اخیر، بیش از ۸۰۰ میلیارد دلار بوده است. در این عرصه درآمد سالانه ارزی در دوره احمدی نژاد، ۲/۵ برابر متوسط درآمد سالانه دولت خاتمی، ۴/۲ برابر دوره رفسنجانی، و ۴/۸ برابر دوره میرحسین موسوی، و ۵ برابر دوره ۹ ساله آخر حیات رژیم محمد رضا پهلوی بوده است (روزنامه «سرمایه»، ۲۵ شهریورماه ۱۳۸۸). بر اساس گزارش روزنامه «آرمان»، ۲۰ آذرماه ۹۰، به نقل از آماربانک مرکزی و وزارت نفت، میزان درآمد صادرات نفت خام در دولت نهم معادل ۲۷۹ میلیارد دلار بوده است، و در دو سال و نیمی که از فعالیت دولت دهم می‌گذرد از همین محل معادل ۱۹۲ میلیارد دلار کسب شده است. درآمدهای دولت نهم احمدی نژاد، در مقایسه با دولت دهم وی، ۱۴ درصد رشد درآمد داشته است. بر اساس همین گزارش، تا پایان سال ۹۰ کل درآمد صادرات نفت خام دو دولت [نهم و دهم] به ۵۰۵ میلیارد دلار می‌رسد. با استناد به همین گزارش، کل درآمدهای نفتی دولت‌های اول تا هشتم، یعنی از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۸۳، معادل ۴۳۳ میلیارد دلار بوده است.

روند کلی، حاکی از تغییر در آرایش نیروی کار از تولید صنعتی و کشاورزی به سمت خدمات و فعالیت‌های غیرمولد است. نماگرهای اقتصادی «بانک مرکزی» در سال ۱۳۸۸، از کاهش سهم ۲/۸ درصدی نسبت سرمایه ثابت به تولید داخلی گزارش می‌دهد، که این امر گرایش سرمایه‌گذاری‌های کشور به سمت ساختمان و مستغلات را نشان داده، و حاکی از کاهش رشد صنعتی کشور است (روزنامه «سرمایه»، ۱۷ شهریورماه ۱۳۸۸). برپایه اعتراف رئیس کمیسیون صنایع و معادن در سال ۱۳۸۸، از مصوبه قانون بودجه سال ۱۳۸۸ که می‌باید ۳ میلیارد دلار در سال مذکور به بخش تولید اختصاص یابد، حتی یک دلار هم به تولیدگران پرداخت نشد. آمارهای رسمی نشانگر آنست که ۵۰ درصد واحدهای تولیدی کشور تعطیل یا در شرف تعطیلی‌اند. همچنین اکثر واحدهای تولیدی و صنعتی بزرگ ایران با کمتر از ۳۰ درصد ظرفیت خود مشغول کارند. روزنامه «جهان صنعت»، ۲۵ دیماه ۹۰، برپایه بررسی کارشناسانه آمارهای رسمی اعلام کرد: «بیش از یک میلیون شاغل در سال گذشته شغل خود را از دست داده‌اند».

داده‌های مرکز آمار ایران که در بهار ۱۳۹۰ انتشار یافت، اعلام می‌دارد که، بخش خدمات با ۴۷/۴ درصد بیشترین سهم اشتغال را داراست. بخش‌های صنعت با ۳۱/۸ و کشاورزی ۲۰/۹ درصد در رده‌های بعدی قرار دارند. بر اساس همین گزارش، از انتهای سال ۱۳۸۸ تا انتهای سال ۱۳۸۹ تعداد شاغلان بخش کشاورزی از ۴ میلیون و ۳۰۰ هزار نفر به ۳ میلیون و ۲۰۰ هزار نفر کاهش یافته است. در همین مدت تعداد شغل‌ها در بخش

صنعت ۱۰۰ هزار نفر کاهش داشته است. در مقابل، به عده شاغلان در بخش خدمات ۲۰۰ هزار نفر افزوده شده است. در انتهای سال ۱۳۸۹ بیش از ۳ میلیون و ۲۰۰ هزار نفر کشاورز، ۶ میلیون و ۶۰۰ هزار نفر صنعتگر، و ۱۰ میلیون و ۱۰۰ هزار نفر در بخش خدمات شاغل بوده‌اند.

بخش بزرگی از رشد اشتغال در فعالیتهای خدماتی ایران، که به رغم کاهش نرخ رشد اقتصادی روی داده است، در عمل با افزایش واردات و تبدیل برخی از واحدهای تولیدی به عرضه کننده کالاهای رقیب خارجی (در زیربخشهایی چون پوشاک، چرم، کفش) صورت پذیرفته است، که در چنین موردهایی بالا رفتن سهم اشتغال خدماتی با کاهش سهم فعالیتهای صنعتی همراه بوده است. با توجه به وابستگی اقتصاد ایران به درآمد نفت، رشد سریع واردات مصرفی در سالهای اخیر مویید این فرضیه است که شمار کثیری از شغل‌های تولیدی به کشورهای طرف معامله‌های تجاری ایران (به ویژه چین و کره) منتقل شده‌اند.

بر اساس تحلیل کارشناسان اقتصادی، اقتصاد کشور برای حداقل سه سال اخیر در رکود بوده است. روزنامه «اعتماد» در این رابطه فاش می‌کند: «بر رغم خودداری بانک مرکزی از انتشار آمارهای رسمی مربوط به عملکرد اقتصادی کشور و انتشار آمار رشد تولید و سرمایه‌گذاری پس از سال ۱۳۸۶، شاخص‌های دیگر تأیید کننده‌ی بروز وضعیت کساد در اقتصاد کشور هستند. به طور مثال بخش ساختمان که بیشترین پیوند را با دیگر بخش‌های اقتصادی کشور دارد و منبع مهمی برای خلق فرصت‌های شغلی است، از سال ۱۳۸۷ در رکود به سر می‌برد. ارزش واردات ماشین‌آلات و دستگاه‌ها و ابزارهای الکتریکی (که بخش قابل توجهی از کالاهای سرمایه‌ای هستند) طی سال‌های ۱۳۸۸-۱۳۸۷ معادل ۲/۱۴ درصد، وسایل حمل و نقل ۵/۱۸ درصد و آهن و فولاد ۵/۱۲ درصد تنزل پیدا کرده است. شاخص مهم دیگری که وقوع کساد ناگزیر در سال‌های اخیر را مورد تأکید قرار می‌دهد رشد بسیار ناچیز سرمایه‌گذاری ثابت ناخالص (به ترتیب ۳ و ۶/۶ درصد) در سال‌های رونق و افزایش درآمدهای نفتی (۱۳۸۵ و ۱۳۸۶) است. رشد سرمایه‌گذاری در ماشین‌آلات بسیار ضعیف‌تر (به ترتیب معادل ۵/۲ و ۱/۲ درصد) بوده که از پیش‌بینی‌های برنامه‌ی چهارم (رشد متوسط سالانه ۹/۱۶ درصد) بسیار کم‌تر است. بر اساس نتایج طرح نمونه‌گیری اشتغال و بیکاری منتشره از سوی مرکز آمار ایران شمار شاغلین کشور در سال ۱۳۸۴، ۲۰/۶۱۵ میلیون و در سال ۱۳۸۹، ۲۰/۶۷۷ میلیون نفر و میزان فرصت‌های شغلی جدید بسیار ناچیز بوده است. اقتصاددانان مطلع تصریح دارند که میان اشتغال و رشد اقتصادی ارتباط مستقیم برقرار است و اینکه ۲ درصد افزایش در نرخ رشد اقتصادی نرخ بیکاری را یک درصد کاهش

می‌دهد. در شرایطی که رشد اقتصادی روندی نزولی به خود می‌گیرد، افزایش آهنگ رشد فرصت‌های شغلی ناممکن است.»

ترکیب درآمد ملی ایران نشان می‌دهد که، با اجرای دستورهای «صندوق بین‌المللی پول» و «بانک جهانی»، اقتصاد ایران بر پایه الگوهای رشد سرمایه‌داری و استفاده از درآمدهای نفتی، به اقتصادی غیرمولد بدل شده است. یکی از جنبه‌های بسیار مهم در تحول آرایش طبقاتی جامعه - با توجه به اجرای سیاست‌های دیکته شده از سوی نهادهای قدرتمند سرمایه‌داری و نیز با در نظر داشت ترکیب درآمد ملی و هزینه‌های ملی - رشد مصرف‌گرایی کاذب بدون رشد تولید با تکیه به درآمدهای نفتی و رانت خواری است؛ این امر، پیدایش لایه‌ها و طبقه‌های جدیدی را موجب گردیده است که بخش کم شماری از جامعه را تشکیل می‌دهند. این لایه‌های انگلی نقش پررنگ و مؤثری در حیات سیاسی - اقتصادی دارند. نکته پراهمیت در بحث دگرسانی در آرایش طبقاتی جامعه، رشد سرطانی سرمایه‌داری بوروکراتیک جدید و نقش فزاینده جرگه سالاری نظامی (آلیگارش‌ی نظامی)، یعنی سپاه پاسداران، است. فعالیت‌های اقتصادی سپاه در مقام لایه مسلط سرمایه‌داری کنونی بوروکراتیک ایران و دولت دست‌نشانده آن - دولت احمدی‌نژاد - جنبه‌های مهمی از آرایش طبقاتی در جامعه را آشکار می‌سازد که باید نسبت به آن فوق‌العاده حساس و دقیق بود. ریشه اصلی رشد و برآمد این جرگه سالاری نظامی را باید در ساختار سرمایه‌داری مخدوش کشور ما و نیز برنامه‌های تعدیل اقتصادی جستجو کرد. با افزایش درآمدهای نفت در سالیان اخیر، قشر فوقانی کارگزاران رژیم با استفاده از رانت حکومتی و با برداشت غیرقانونی از درآمدهای ملی و دستبرد زدن به آن‌ها بر میزان ثروت، و به موازات آن، نفوذ خود در حاکمیت افزوده‌اند. عملکرد اقتصادی - سیاسی سپاه (یعنی لایه‌یی که اکنون دست بالا را در سرمایه‌داری بوروکراتیک ایران دارد) در تضاد با منافع اکثریت مردم است و تنها در راستای منافع بخش اندک شماری از جامعه است. سرمایه بزرگ تجاری و سرمایه‌داری بوروکراتیک، عنصرهای عمده تشکیل‌دهنده روابط و نظام اقتصادی حاکم به‌شمار می‌آیند. نمایندگان سیاسی این‌ها، صاحب نفوذ و قدرت در هرم حاکمیت‌اند. تحول‌های یاد شده، ترکیب طبقاتی حاکمیت و ترکیب طبقاتی جنبش مردمی - از جمله جنبش ضد استبدادی کنونی در برابر کودتای انتخاباتی یعنی جنبش سبز - را مشخص می‌کند.

۲. طبقه کارگر

ترکیب کمی و کیفی طبقه کارگر ایران در سه دهه اخیر با تحول‌های چشمگیری همراه بوده است. اجرای سیاست‌های ضد ملی «تعدیل اقتصادی» و «اصلاح ساختار اقتصادی»، و

ادامه این سیاست‌ها در دولت احمدی نژاد، بیشترین تأثیر را بر طبقه کارگر و نقش و جایگاه آن بر جا گذاشته است. مطابق آمار، با رکود و تعطیلی کارخانه‌های بزرگ، بخش عمده طبقه کارگر ایران در کارگاه‌های کوچک، صنّف‌ها (صنوف)، و بنگاه‌های کوچک تولیدی، مشغول به کارند. این وضعیت، امر سازمان‌یابی جنبش کارگری را با دشواری روبه‌رو می‌سازد. بر اساس آخرین داده‌های آماری، شمار کارگران واحدهای تولیدی و صنعتی کشور ۶ میلیون و ۶۰۰ هزار نفر تخمین زده می‌شود که بخش عمده‌ی آن در واحدهای تولیدی کوچک مشغول به کارند. بر اساس گزارشی که «ایسنا»، دیماه ۹۰، به نقل از مرکز آمار ایران انتشار داد، تعداد کارگاه‌های صنعتی با ۱۰ نفر کارگر و بیشتر در سال ۱۳۸۷، ۱۷ هزار و ۷۱ واحد و در سال ۱۳۸۸ را ۱۲ هزار و ۸۶۳ واحد اعلام کرده است. تعداد شاغلان این بخش در سال ۱۳۸۸، کمی بیشتر از ۱ میلیون و ۲۵۰ هزار نفر اعلام گردیده است.

طبقه کارگر به سبب نقش مؤثرش در حیات اقتصادی، نیروی پرتوان و اساسی در عرصه تحول‌ها به شمار می‌آید. ضعف کمی و کیفی و نبود تشکل‌های مستقل، مانع از حضور جدی‌تر و متشکل جنبش کارگری در مبارزات ضداستبدادی می‌گردد. طبقه کارگر ایران به لحاظ عینی جدی‌ترین نیروی ناسازگار و مخالف با اقتصاد دلالی و انگلی است.

طبقه کارگر استوارترین نیروی ترقی‌خواه و تحول‌طلب جامعه ماست. غلبه بر ضعف طبقه کارگر در زمینه سازمان‌یافتگی و یک‌پارچه کردن اعتراض‌ها، در کنار پیوند زدن مبارزه‌اش، به همراه دیگر زحمتکشان، با جنبش همگانی ضد استبدادی، وظیفه‌ی تأخیر ناپذیر است. دگرگونی‌های پرشتاب در فضای سیاسی و اقتصادی، زمینه‌های عینی رشد و گسترش جنبش کارگری را فراهم می‌آورد. طبقه کارگر در مبارزه با استبداد و تأمین حقوق و آزادی‌های دمکراتیک و عدالت‌اجتماعی، یا به بیان دقیق‌تر، تحول‌های ترقی‌خواهانه آینده کشور، نقشی پراهمیت و تعیین‌کننده بر عهده دارد.

۳. دهقانان

دهقانان نزدیک‌ترین متحدان طبقه کارگرند. دهقانان ایران بر پایه منافع اجتماعی‌شان، دارای گرایش‌های عدالت‌جویانه، آزادی‌خواهانه، و ضداستبدادی‌اند. دهقانان زحمتکش نزدیک‌ترین و عمده‌ترین متحدان طبقه کارگر در راه تحول‌های بنیادین و در طرد رژیم ولایت فقیه به شمار می‌آیند.

طی سه دهه پس از پیروزی انقلاب، به بسیاری دلیل‌ها، از جمله: فروپاشی بنیه بخش کشاورزی، واردات گسترده کالاهای کشاورزی، حمایت حاکمیت از بزرگ زمین‌داران،

و فعالیت مخرب بنیادهای انگلی، فقر، و مهاجرت‌های گسترده از روستا به شهر، جنبش دهقانی کشور بسیار ضعیف باقی مانده است. در سال ۱۳۷۵، ۶۸ هزار آبادی در سراسر کشور سرشماری شد. آمار سال ۱۳۸۵، ۶۳ هزار آبادی را ثبت کرده است. در سال‌های اخیر آمار روستاها به مرز ۵۵ هزار تنزل یافته است. رئیس «مرکز آمار ایران» اعلام کرد که، تعداد روستاهای کشور از ۸۵ هزار در سال ۱۳۷۵ به ۴۶ هزار روستا در سال ۱۳۸۵ کاهش یافته است، و به عبارتی، ۳۹ هزار روستای کشور طی این مدت خالی از سکنه شده‌اند و جمعیت آن‌ها به سمت شهرهای برخوردار از امکانات زندگی‌ای بهتر از روستا، کوچ کرده‌اند. رئیس «سازمان آمار ایران» با بیان این مطلب در پنجمین همایش مهاجرت در ایران، افزود که، حدود ۶۸ درصد جمعیت کشور در سال ۱۳۳۵ در منطقه‌های روستایی سکونت داشتند که هم اکنون وضعیت برعکس شده و ۶۸ درصد جمعیت در منطقه‌های شهری سکونت دارند (روزنامه «خراسان»، اسفندماه ۱۳۸۸). البته دکتر عادل آذر، رئیس فعلی مرکز آمار ایران، در نشستی خبری که به منظور شروع سرشماری نفوس و مسکن برگزار شده بود، پیش‌بینی کرد که، جمعیت روستاهای ایران در این آمارگیری به حدود ۲۲ درصد [جمعیت کشور] رسیده باشد. آذر می‌گوید که، جمعیت روستاهای ایران بسیار کم شده و این کاهش را مربوط به ۲۰ سال گذشته می‌داند. آذر همچنین اضافه کرده است که، فقط پنج استان کشور با رشد مثبت جمعیت روستایی مواجه بوده‌اند اما این روستاها نیز در سال‌های بین دو سرشماری جمعیت‌شان تغییر کرده و کم شده است. رئیس «مرکز آمار ایران» در این ارتباط گفت که، در حال حاضر و با توجه به سرشماری‌های سال‌های گذشته، روستاییان ۳۰ درصد از جمعیت مردم ایران را تشکیل می‌دهند، و پیش‌بینی می‌شود جمعیتی که در سال‌های قبل از انقلاب ۷۰ درصد جمعیت کل کشور بود در سرشماری سال جدید به زیر ۳۰ درصد برسد و در ازای آن رشد شهرنشینی در ایران بالا برود (روزنامه «شرق»، ۲۹ تیرماه ۹۰).

کاهش سهم بخش کشاورزی با افزایش سهم صنایع همراه نبوده است؛ بخش خدمات رشد پیدا کرده است که این رشد ناشی از گسترش فعالیت‌های غیرمولد و تجاری و در نتیجه تزریق درآمدهای نفتی بوده است. بر اساس گزارش «بانک مرکزی»، هر خانوار روستایی در سال ۱۳۸۷، ۵۵۷ هزار تومان کسری بودجه داشته است. این حقیقتی است که سیاست‌های رژیم در رابطه با واردات بی رویه محصولات کشاورزی و تاخت و تاز دلالان و واسطه‌ها در این بخش، به‌طور عملی کشاورزان و دهقان‌ها را به خاک سیاه نشانده است، و کوچ عمومی آنان به شهرها و کاهش شمار روستاها و روستاییان را باعث شده است. از سوی دیگر، رژیم از طریق اجرای سیاست «هدفمند کردن یارانه‌ها» و پرداخت یارانه‌های نقدی، سعی داشته است که حمایت فقیرترین لایه‌های روستایی و عشایری را برای ادامه و تضمین حیات سیاسی خود جلب کند.

نبود تشکیل‌های صنفی در بین دهقانان و نبود سندیکاهای ویژه کارگران کشاورزی، از عامل‌های عمده ضعف جنبش دهقانی محسوب می‌شوند. عشایر، که بخش تحلیل رونده جمعیت [روستایی] کشور را تشکیل می‌دهند، کماکان در چارچوب روابط عقب مانده ایلی - عشیره‌ای به سر می‌برند. سیاست‌های رژیم ولایت فقیه، و در کنار آن، حادثه‌های طبیعی مانند خشکسالی چند سال اخیر، بر فقر و تیره روزی آنان افزوده است. حل مشکل‌های عشایر و تلاش برای اسکان داوطلبانه آنان، از وظیفه‌های دولت ملی و دمکراتیک آینده میهن ماست. دهقانان توان بالقوه مهمی در جامعه محسوب می‌شوند، و سازمان‌دهی آنان و احیای جنبش دهقانی، در پیروزی و ارتقاء جنبش مردمی و طرد رژیم ولایت فقیه عاملی انکار ناپذیر قلمداد می‌گردد.

۴. خرده بورژوازی، و قشرهای میانه حال

خرده بورژوازی در مجموعه خود به دو بخش شهری و روستایی تقسیم می‌شود. خرده بورژوازی ایران در طول دهه‌های اخیر اکثریت جامعه شهری ایران را تشکیل داده است. خرده بورژوازی ایران طیف گسترده‌ی از: کارمندان رده‌های پایین ادارات دولتی و خصوصی، معلمان، پیشه‌وران، و کسبه خرد، و همچنین صدها هزار دهقان کم زمین، در کنار بخش اندک شمار دهقانان میانه حال، را دربر می‌گیرد.

خرده‌بورژوازی به دو بخش سنتی و جدید تقسیم می‌شود. حزب ما در ارزیابی‌های خود از بخش سنتی خردبورژوازی ایران، این قشر را شامل بازماندگان نظام‌های پیش از سرمایه‌داری دانسته است که به نحوی در عرصه تولید و توزیع کالا و خدمات نقش داشتند. با گسترش نظام سرمایه‌داری در میهن ما، میدان فعالیت خرده‌بورژوازی سنتی تنگ‌تر شده است، و بخش‌های وسیعی از آن به سمت ورشکستگی سوق داده شده‌اند. خرده‌بورژوازی جدید ایران زائیده سرمایه‌داری کنونی است، و بخش عمده‌ی آن در شرکت‌های خدماتی و یا فن‌آوری و همچنین کارگاه‌های تولیدی و تعمیرگاه‌های کوچک و متوسط متمرکز شده‌اند.

با رشد سرطانی سرمایه‌داری تجاری و سرمایه‌داری بوروکراتیک جدید، خرده بورژوازی ایران و قشرهای میانه حال جامعه در تنگنا قرار گرفته‌اند، و منافع آن‌ها تهدید می‌شود. این قشرها در مجموعه خود زیر فشار خردکننده سرمایه بزرگ تجاری و سرمایه بوروکراتیک قرار دارند. در سال‌های اخیر بر وزن اجتماعی قشرهای میانه حال افزوده شده است؛ آن‌ها در جنبش مردمی نقش فعالی بازی می‌کنند. نارضایتی شدید قشرهای

میان‌ه‌ حال از وضع موجود و استبداد ولایی، ضرورت توجه دقیق به موقعیت، توان، و جایگاه این لایه عظیم و تأثیرگذار اجتماعی و نیز همکاری با نمایندگان سیاسی آن را به اولوی‌تی غیرقابل چشم‌پوشی در تحول‌های کنونی میهن ما مبدل ساخته است. باید توجه این قشرهای اجتماعی را به در پیش گرفتن موضع‌های قاطع و ریشه‌نگر (رادیکال) جلب کرد، و از توان چشمگیر آن‌ها به سود طرد رژیم ولایت فقیه بهره گرفت.

۵. طبقه سرمایه دار

سرمایه‌داری ایران دچار دگرگونی‌های کیفی قابل ملاحظه‌ای شده است. سرمایه‌داری تجاری کلان و سرمایه‌داری بوروکراتیک که بخشی عمده از سران رژیم و روحانیون حاکم را شامل می‌شود، بهره‌برده‌های اصلی تحول‌های سه دهه اخیرند. نفوذ سیاسی و توان مالی - اقتصادی این دو لایه سرمایه‌داری ایران، بسیار بالاست. این دو لایه سرمایه‌داری از عمده‌ترین نیروهای ارتجاعی مخالف هر نوع جنبش ترقی‌خواهانه مردمی به شمار می‌آیند. سرمایه‌داری بوروکراتیک ایران، که اکنون فرماندهان سپاه پاسداران (جرگه‌سالاری نظامی) در آن نقش عمده دارند، در کودتای خونین انتخابات ریاست جمهوری اخیر، احمدی‌نژاد را بر کرسی قوه مجریه گمارد، و در رویدادهای سال‌های اخیر همواره نقشی عمیقاً ضد مردمی و بر ضد جنبش آزادی‌خواهانه مردم ما داشته است. فساد مالی شدید و رانت‌خواری، ویژگی اصلی این سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری بوروکراتیک با هرگونه تحول مترقی در کشور مخالف است و در تضاد با آن قرار دارد. در حال حاضر، با وجود تنش‌های بسیار در فضای سیاسی کشور بر سر تصاحب رانت‌های حکومتی، به ویژه رانت نفت، رقابتی پیدا و پنهان بین لایه‌های سرمایه‌داری انگلی، یعنی سرمایه بزرگ تجاری و بوروکراتیک جریان دارد، و برخورد منافع آن‌ها، ضمن اشتراک‌هایشان، بسیار چشمگیر و توجه‌برانگیز است.

در کنار این دو بخش، سرمایه‌داران صنعتی کوچک و متوسط حضور دارند که منافع عینی آنان با تولید ملی گره خورده است؛ واردات سیل آسای کالاهای رسمی، قاچاق خارجی، فساد گسترده، و رانت‌خواری، منافع این سرمایه‌داران را تهدید می‌کند. این بخش سرمایه‌داران ملی، در تحول‌های چند سال اخیر، به ویژه در مبارزه با کودتای انتخاباتی، از زمره نیروهای بسیار فعال بوده‌اند. در مرحله کنونی، از سویی عملکرد سرکوبگرانه، به شدت آلوده و فاسد سرمایه‌داری بوروکراتیک نظامی، و از دیگر سو نفوذ مالی و سیاسی فوق‌العاده سرمایه بزرگ تجاری، در تضادی جدی با دیگر لایه‌های سرمایه‌داری، به خصوص بخش سرمایه‌داری وابسته به تولید، قرار دارد. افزایش فعالیت سیاسی

بورژوازی ملی در پیوند با قشرهای میانه حال، و تاکیدشان بر خواست‌های دمکراتیک مانند: برگزاری انتخابات آزاد، مبارزه با کودتای انتخاباتی و دولت ضدملی احمدی نژاد، پدیده تأمل‌پذیری است که لزوم توجه دقیق به آن در سازمان دهی مبارزه گسترده با رژیم ولایت فقیه، اهمیت جدی دارد.

۶. تحول از کدام راه؟

از خرداد ماه ۱۳۷۶ و رأی «نه» تاریخی بیش از بیست میلیون ایرانی به نامزد «اصلاح» ولی فقیه رژیم، در جریان انتخابات ریاست جمهوری، تا به امروز، جنبش مردمی میهن ما در راه تحول‌های اجتماعی و دستیابی به حقوق و آزادی‌های دموکراتیک با فراز و نشیب بسیار ادامه یافته است. مبارزه جنبش مردمی در دوران هشت ساله روند اصلاحات، یعنی سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴، توانست مهر و نشان خود را بر تحول‌های جامعه ما بر جای گذارد و طیف گسترده‌یی از نیروهای اجتماعی را به عرصه مبارزه بر ضد رژیم ولایت فقیه بکشاند.

خیزش پرشکوه مردم میهن ما بر ضد کودتای انتخاباتی، در بیست و دوم خردادماه ۱۳۸۸، ادامه این مبارزه و نقطه عطفی در پیکار سه دهه اخیر بر ضد استبداد و دیکتاتوری رژیم ولایت فقیه به شمار می‌آید. حضور نیرومند توده‌ها در میدان مبارزه، بسیاری از معادله‌های سیاسی را زیر تأثیر خود گرفت و بار دیگر نشان داد که، مردم دلیر ایران به‌رغم سرکوب و اختناق، خواهان زندگی بهتر و تأمین حقوق بدیهی خود از جمله آزادی، عدالت اجتماعی، و طرد استبداد و ارتجاع اند. آنچه در جریان انتخابات ریاست جمهوری و پس از آن رخ داد، گواه بر وجود ریشه‌های ژرف اجتماعی جنبش مردمی در کشور ماست. جنبش اعتراضی مردم، بخش‌های وسیعی از جامعه را فراگرفت. طبقه‌ها و قشرهای مختلف، هر یک به نحوی، منافع خود را در معرض خطر سیاست‌های ضد ملی و ضد مردمی دولت احمدی نژاد و ارتجاع حاکم دیده، و می‌بینند. طیف گسترده شرکت کننده در جنبش مردمی، ژرفای نارضایتی اجتماعی را به خوبی آشکار می‌سازد. برخلاف تبلیغات دروغین کودتاچیان به رهبری ولی فقیه، مبارزات اعتراضی بر ضد تقلب بزرگ و کودتای انتخاباتی از بطن جامعه و بر اساس نیازها و ضرورت‌های عینی پدید آمده، و ادامه پیدا کرده است. حزب ما این جنبش را، به‌رغم پاره‌یی ضعف‌ها، ادامه مبارزات ضد استبدادی و آزادی‌خواهانه دهه‌های اخیر و دارای ماهیت و خصلت ملی، دمکراتیک، ضد دیکتاتوری، و استقلال طلبانه ارزیابی می‌کند. مبارزه دشوار و همه‌جانبه‌یی که در پی کودتای نظامیان، و خیانت به رای میلیون‌ها ایرانی آغاز گردیده است، با عبور از مرحله‌های مختلف - که هر یک نیازمند سیاست و خط مشی‌ای واقع‌بینانه و منطبق بر

همان مرحله و لحظه مفروض است - با تکیه بر نیروی توده‌ها ادامه خواهد یافت. نکته پراهمیت اینست که، جنبش با همه فراز و فرودهای خود، خاموش و سرکوب نگردیده است. تظاهرات عظیم و میلیونی توده‌ها در روزهای نخست پس از کودتای انتخاباتی، رژیم را به هراس افکند و پایه‌های آن را به شدت متزلزل ساخت. کودتاچیان و حامیان آنان دریافتند که اگر اجازه دهند این شکل حرکت عظیم خیابانی ادامه پیدا کند، شهرهای کشور می‌توانند حالت روزهای انقلاب را به خود بگیرند و مهار اوضاع از دست آنان خارج خواهد شد. هجوم ده‌هزار نیروی امنیتی، بسیج، و سپاه، و اشغال شهرهای عمده کشور و سرکوب و وحشیانه، مختل کردن خط‌های ارتباطی از جمله تلفن، تلغز همراه، و اینترنت، دستگیری‌های وسیع، توانست جلو شرکت گسترده توده‌ها در خیابان‌ها را بگیرد، اما این هجوم گسترده و وحشیانه نیروهای امنیتی - نظامی به هیچ روی به معنای پایان اعتراض‌های مردمی، و یا به بیان ولی فقیه و مزدوران تاریک اندیشی، «پایان فتنه» نیست و نمی‌تواند باشد. حزب ما به عنوان بخش جدایی‌ناپذیر و فعال این جنبش، تداوم مبارزات را در سازمان دهی توده‌ها، افشاگری پیگیرانه استبداد و دولت ضدملی و نامشروع مولود کودتا، بالا بردن آگاهی، جلب و جذب هرچه بیشتر جنبش کارگری و طبقه‌ها و لایه‌های محروم به صف‌های مبارزه، اتحاد عمل بین همه مدافعان آزادی و عدالت اجتماعی، و نیز ادامه تکان‌های سنگین اعتراضی توده‌ها، ارزیابی می‌کند.

استفاده ماهرانه از هر روزنه و شکاف در حاکمیت - با پایبندی به خواست و منافع مردم - از ضرورت‌های گزینش سیاستی مؤثر و کارآمد در مبارزه با دیکتاتوری و ارتجاع قلمداد می‌شود. یکی از ضعف‌های جنبش سبز، در آغاز کار، تاکید یک‌جانبه و صرف بر آرای انتخابات، کم توجهی به مسئله‌های عمومی در زمینه: سرکوب آزادی‌های دموکراتیک، فشار شدید اقتصادی - اجتماعی تحمیل شده برگرده زحمتکشان، و تلاش نکردن در جذب و جلب طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان به صف مبارزه بود. به اعتقاد ما، طرح این واقعیت که: وخامت روزافزون وضعیت معیشتی کارگران و زحمتکشان با سیاست‌های مخرب و ضدملی ارتجاع حاکم، دولت احمدی نژاد و مافیای نظامی - امنیتی ارتباط مستقیم دارد، و اینک سیاست‌های ضد مردمی‌ای مانند برنامه هدفمندسازی یارانه‌ها، طرح تحول اقتصادی، و جز این‌ها، که زندگی را برای زحمتکشان تلخ و ناگوارتر ساخته و می‌سازد، از جمله مسئله‌هایی است که باید در مرکز توجه مبارزه سیاسی - اجتماعی نیروهای سیاسی قرار بگیرد. نکته پراهمیت دیگر، ضرورت اتحاد و وحدت عمل بین نیروهای شرکت کننده در جنبش مردمی است. رویدادهای پس از کودتای انتخاباتی لزوم توجه جدی به این امر را برجسته می‌سازد. طیف گسترده نیروهای اجتماعی، و ائتلاف متنوع نیروهای سیاسی، از نیروهای ملی تا طیف وسیع نیروهای چپ در صف جنبش مردمی، ضرورت نزدیکی، تفاهم، اشتراک مساعی و اتحاد عمل را به اولویتی مهم بدل می‌سازد.

علاوه بر این‌ها، در طول دوران پس از رویدادهای مرتبط با کودتای انتخاباتی، دولت کودتا به رهبری ولی فقیه، با ناکامی و شکست سنگین دیپلماسی هسته‌ای خود روبه‌رو شد، که قطعنامه ۱۹۲۹ شورای امنیت سازمان ملل متحد و به دنبال آن اعمال تحریم‌های مداخله‌جویانه و یک‌جانبه از سوی آمریکا و اتحادیه اروپا، حاصل آن بود. قطعنامه‌های تحریمی مداخله‌جویانه آمریکا و اتحادیه اروپا، از جمله تحریم نفت ایران، به شدت به زیان منافع و امنیت ملی کشور ما بوده، و در اوضاع جاری کشور، دستاویزی برای ارتجاع حاکم به منظور به‌کار بردن فشار بیشتر بر جنبش مردمی است.

حزب ما، ضمن محکوم کردن تحریم‌ها و مخالفت قاطع با آن، سیاست‌های ضدملی و مغایر با منافع ملی دولت کودتا و ولی فقیه را عامل تشدید فشار بر کشور و پایمال شدن منافع ملی و حقوق راستین مردم ایران تلقی می‌کند. به علاوه، این واقعیت نیز آشکارتر شده است که، دولت نامشروع کودتا توانایی و گرایش به تأمین منافع ملی و تضمین حقوق بدیهی کشور در زمینه انرژی هسته‌ای و کسب فن‌آوری آن در همکاری سازنده و مثبت با جهان را نداشته و ندارد. در این زمینه، حزب ما، ضمن مخالفت قاطع با تحریم و مداخله کشورهای امپریالیستی، بر ضرورت اتحاد عمل برای برکناری دولت ضدملی کودتا به روشنی تأکید کرده است.

سه سال پس از کودتای نیروهای امنیتی و سپاه که به دستور مستقیم ولی فقیه رای میلیون‌ها ایرانی در آن به خشن‌ترین شکل ممکن لگدمال شد، وضعیت کنونی کشور و بحران همه‌جانبه سیاسی - اقتصادی دولت برگمارده و در مجموع حاکمیت جمهوری اسلامی به‌طور روشنی نشانگر ناکارایی شیوه حکومتی کنونی و رشد بحران‌های حاد سیاسی در صف‌های حتی متحدان دیروزین و مدافعان برگماری احمدی نژاد به سمت ریاست جمهوری است. رویدادهای دو سال گذشته و ادامه جنبش مردمی نیرومندی که خواهان تغییر شیوه حکومت مداری استبدادی در میهن ماست، به‌رغم همه حرکت‌های سرکوب‌گرانه و دستگیری و به زنجیر کشیدن صدها مبارز راه آزادی، گواه این واقعیت است که رژیم استبدادی و شیوه منحط و ضد مردمی اعمال ولایت مطلقه فقیه به عنوان چارچوب اساسی اعمال حاکمیت سیاسی، در بحران عمیق عدم مشروعیت و مقبولیت مردمی دست و پا می‌زند، و برخلاف ادعاهای گوبلزی دستگاه‌های تبلیغاتی حاکمیت، چشم‌انداز تحول‌های آینده میهن ما برای سران رژیم بسیار نگران‌کننده است. سومین سالگرد جنبش همگانی دمکراتیک و ضد استبدادی همچنین یک رشته موضوع‌های مهم و فوری را در حکم مسئله‌های حاد برای بررسی در دستورکار همه حزب‌ها و نیروهای مخالف و منتقد استبداد ولایی قرار داده است. موضوع‌ها و پرسش‌هایی درباره: نقش و توان جنبش مردمی، سیاست و تاکتیک‌های مناسب و مؤثر در مرحله کنونی، و گام‌های

مشخصه‌های عمده اوضاع جهان و ایران - سیمای ایران در هزاره سوم میلادی

عملی و واقعی در راه اتحاد عمل نیروهای آزادی خواه و ضد استبداد، و بالاخره دورنمای جنبش و چشم انداز مبارزاتی در حال و آینده، از جمله موضوع‌هایی‌اند که باید با دقت به آن‌ها پرداخت و راه کارهای مناسب را جستجو کرد.

در خصوص این موضوع‌ها، نظر و دیدگاه‌های متفاوت و مختلفی بیان شده و می‌شود. بی‌شک گفت و گو و همکاری سازنده میان همه اجزا و بخش‌های جنبش دمکراتیک و ضد استبدادی کنونی از اهمیت جدی برخوردار است. زیرا تنها در پرتو اتخاذ سیاست‌های درست - که بر اساس خرد جمعی، همکاری، تحمل یکدیگر، و به دور از ذهنی‌گرایی و پیش‌داوری صورت گرفته باشد، می‌توان به ارتقاء سطح کارایی و اثر بخشی مبارزات امید داشت، و گام در راه پیروزی و تأمین حق حاکمیت مردم برداشت، و استبداد ولایی و دولت برگمارده ولی فقیه را به عقب نشینی و تسلیم وادار کرد. در وضعیت کنونی اتخاذ سیاست، تاکتیک، و راه کارهای مناسب و منطبق با ظرفیت جنبش و متناسب با واقعیت‌های امروز ایران و منطقه و در پیوند با آن، تلاش خستگی ناپذیر در راه اتحاد عمل و حرکت به سمت تشکیل جبهه‌یی فراگیر شامل وسیع‌ترین نیروهای مخالف استبداد، مدافع آزادی، تأمین عدالت اجتماعی و حق حاکمیت مردم، عاجل‌ترین وظیفه‌ها به‌شمار می‌آیند. تعیین تاکتیک‌های مناسب و شعارهای واقع‌بینانه منطبق با ظرفیت و توان جنبش، با توجه به مرحله کنونی مبارزه، به تشخیص صحیح و عینی روندهای موجود، نقش هر یک از طبقه‌ها و لایه‌های درگیر این مبارزه، به درک درست و واقعی داشتن از اوضاع جهان و منطقه بستگی تام و تمام دارد. درک تضادهای طبقاتی و منافع گروه‌ها و قشرهای گوناگون اجتماعی، جنگ قدرت برای انحصار بیش از پیش اهرم‌های قدرت سیاسی - اقتصادی و نقش فزاینده هرم رهبری، سپاه، و نیروهای امنیتی در تحولاتی که می‌تواند تأثیر مهمی را در شکل و ماهیت روینای سیاسی کشور برجای بگذارد، از جمله موضوع‌هایی است که رسیدن به درک مشترکی از این مجموعه در میان نیروهای آزادی‌خواه و تحول طلب می‌تواند به امر سازمان‌دهی مبارزه مشترک یاری رساند. درک این واقعیت‌ها می‌تواند در اتخاذ سیاست‌های تاکتیکی به سود حفظ موقعیت و ارتقاء سطح مبارزاتی جنبش مردمی عامل موثری قلمداد گردد، و به نوبه خود زمینه نزدیکی و هماهنگی در بین طیف‌های متنوع حاضر در جنبش ضد استبدادی را فراهم آورد. جنبش بزرگ ملی و مردمی بر ضد کودتای انتخاباتی خردادماه ۱۳۸۸، مضمون کلیدی حق حاکمیت مردم و تضاد آشتی ناپذیر آن با استبداد ولایی و رژیم ولایت فقیه را به شکل بی‌سابقه‌ای به نمایش گذاشت و نشان داد مادامی که محور و اساس حکومت مبتنی بر اراده یک فرد در مقام «نماینده خدا» قرار داشته باشد، و مشروعیت حاکمیت از سوی «خداوند» عنوان گردد، نمی‌توان به عملی شدن حق حاکمیت و اعمال اراده خلق چشم امید داشت.

همبستگی طیف وسیعی از نیروهای مترقی و دموکراتیک در تحریم شو «انتخاباتی» مجلس نهم در اسفندماه ۱۳۹۰، و تأثیرمهم آن در افکار عمومی ایران و جهان، نمونه روشنی از اثر بخشی حرکت مشترک نیروهای اپوزیسیون در مبارزه مشترک برضد رژیم ولایت فقیه است. خودداری اکثریت قاطع مردم میهن ما از شرکت در این نمایش «انتخاباتی» - که بر اساس برخی گزارش‌های مستند، به زحمت ۳۰ درصد از دارندگان شرایط را شامل می‌شد - به رغم همه کارزار تبلیغاتی سران رژیم در زمینه «حماسه شرکت گسترده» مردم، نشانگر بحران فزاینده سیاسی رژیم ولایت فقیه و پایگاه بیش از پیش محدود اجتماعی آن است. شرکت نکردن بخش عمده‌یی از رهبران مذهبی، از جمله «مراجع تقلید» در این نمایش رسوای «انتخاباتی»، برای نخستین بار در تاریخ جمهوری اسلامی، نشانگر شکاف عمیق در ساختار حاکمیت سیاسی جمهوری اسلامی و بی‌ثباتی رهبری خامنه‌ای، در مقام ولی فقیه رژیم است.

۷. آینده میهن ما، در گرو مبارزه مشترک همه آزادی‌خواهان در راه تحول‌های بنیادین است

بیش از سه دهه حاکمیت رژیم ولایت فقیه، کشور ما را با دشواری‌های فراوان اجتماعی، اقتصادی، اختناق سیاسی، و خطرهای جدی مداخله‌های نظامی کشورهای امپریالیستی و درگیری‌های فاجعه‌بار نظامی روبه‌رو کرده است. بحث بر سر تحول‌های آتی میهن ما، و گزینش راه، در سال‌های اخیر به‌طور عمده پیرامون دو انتخاب اساسی: اصلاحات، و یا انقلاب و تحول‌های بنیادین، متمرکز بوده است. حزب توده ایران معتقد است که، تحول‌های اجتماعی روند‌های بغرنج و قانون‌مندی‌اند که بیرون از اراده این یا آن شخصیت و یا نیروی سیاسی، عملی می‌شوند. تجربه‌های گوناگون سال‌های اخیر، از جمله تلاش‌های ناکام جنبش مردمی در راه پیش‌برد امر اصلاحات در سال‌های ۱۳۷۶-۱۳۸۴، نشان داد که ظرفیت چارچوب‌های حاکم برای اصلاح به منظور عملی کردن خواست‌های اکثریت مردم ما، بسیار محدود است. با وجود آنکه در دوران حکومت اصلاح طلبان، در مقطعی هم دولت و هم اکثریت قاطع مجلس در دست اصلاح طلبان حکومتی بود، ولی تکیه بر حفظ ساختارهای موجود و حرکت بر اساس تمرکز تصمیم‌گیری در چارچوب نیروهایی که «خودی» بودن یا نبودن آن‌ها از سوی ولی فقیه ارتجاع تعیین شده بود، توان جنبش اصلاح‌طلبی را در میهن ما به شدت محدود کرد. کشور در وضعیتی به استقبال انتخابات ۱۳۸۴ رفت که بخش بزرگی از زحمتکشان و نیروهای سیاسی کشور، به درستی، معتقد بودند که دستاوردهای دولت و مجلس اصلاحات برای

بهبود حقوق و شرایط زندگی زحمتکشان بسیار محدود بوده است. هراس سران دولت اصلاحات از توان نیروهای مردمی حاضر در صحنه، و بهره نگرستن درست از این نیرو برای کسب امتیاز از مرتجعان حاکم، سبب شد تا در شرایط نارضایتی بخش‌های وسیعی از زحمتکشان از بی‌عملی دولت اصلاحات در بهبود وضعیت زندگی آنان، و اختلاف نظر و گسست در جبهه نیروهای مدافع اصلاحات، نیروهای ارتجاعی بتوانند از این وضعیت بهره برداری کنند - و با تخلف‌های گسترده - دولت احمدی نژاد را روی کار آورند.

تجربه‌های برگزاری سه انتخابات متفاوت در شش سال گذشته (دو انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات مجلس شورای اسلامی) مردم و نیروهای سیاسی و آزادی‌خواه کشور را با پدیده جدیدی روبه‌رو کرده است. برگزاری انتخابات، بر اساس چارچوب‌های تعیین شده از سوی مرتجعان حاکم و در شرایطی که این چنین بی‌محابا آراء میلیون‌ها شهروند را لگد مال می‌کنند نمی‌تواند برای جنبش مردمی میهن ما سودبخش باشد. روند برگزاری انتخابات نمایشی مجلس شورای اسلامی، که در اسفندماه ۱۳۹۰ برگزار شد، در حالی که بخش بزرگی از شخصیت‌های اجتماعی و فعالان دانشجویی، زنان، و کارگری در زندان‌ها به سر می‌بردند و شماری از رهبران سابق جمهوری اسلامی یا در حصر بودند و یا خانه نشین، نمونه دیگری از بی‌ثمر بودن و بی‌اعتباری روندها، و همچنین بی‌اعتنایی سران رژیم به حقوق مردم و حق حاکمیت آنان بر سرنوشت شان است.

بر این اساس، میهن ما به تحولی بنیادین، که عرصه‌های گوناگون زندگی مردم را دربر گیرد، نیازمند است. حزب ما همچنین معتقد است که، دست‌یابی به تحول‌های بنیادی تنها از راه شرکت فعال و سازمان‌یافته نیروهای اجتماعی در جنبش سراسری ضد استبداد ولایی، و تغییر شیوه حکومت‌مداری در میهن ما امکان‌پذیر است. حزب توده ایران، بر اساس تجربه خود از رشد سرمایه‌داری قرن اخیر در جامعه ما، معتقد است که، چون نظام سرمایه‌داری، در هر شکل سیاسی آن، در کشور ما نمی‌تواند معضله‌هایی همچون عقب‌ماندگی و بی‌عدالتی دهشتناکی که سر تا پای جامعه را فرا گرفته است، حل کند، بنابراین، ایران همچنان در مرحله انقلاب ملی و دموکراتیک قرار دارد که هدف اجتماعی - اقتصادی چنین انقلابی را می‌توان بدین‌سان تعریف کرد:

- محدود کردن رشد سرمایه‌داری بزرگ؛
- باز تقسیم امکان‌های مادی و ثروت‌های انباشته شده‌یی که در اختیار عده انگشت شماری از نهادهای انگلی و وابسته به سران رژیم قرار دارد؛
- و حرکت به سمت عملی کردن عدالت اجتماعی، یعنی: گسستن زنجیرهای فقر، عقب‌ماندگی و بی‌عدالتی.

برگزیدن چنین راه رشدی، پاسخ به نیازهای پایه‌ای جامعه ما نظیر اشتغال، مسکن، بهداشت همگانی، آموزش و پرورش رایگان، تأمین اجتماعی، و حفظ محیط زیست، است. چنین سمت‌گیری‌ای به شرکت کردن و ایفای نقش اساسی طبقه کارگر و نمایندگان سیاسی طبقه کارگر به منظور تأثیرگذاری جدی بر جنبش دموکراتیک و ملی کشور، نیازمند است. حزب توده ایران هم‌چنان، با توجه به سطح عقب‌ماندگی روابط اجتماعی - اقتصادی کنونی جامعه ما، معتقد است که، چنین تحولی به بسیج نیرو و در گستره جامعه، و اتحادی توانمند از نیروهای تحول خواه و پیشرو، به ویژه جنبش کارگری و کمونیستی ایران، احتیاج دارد.

حزب توده ایران، مهم‌ترین وظیفه نیروهای مترقی و آزادی خواه کشور را در شرایط کنونی، طرد رژیم دیکتاتوری ولایت فقیه، و روی کار آمدن یک دولت ائتلاف ملی، ارزیابی می‌کند و معتقد است که، مهم‌ترین گام در این راه، برپایی یک جبهه وسیع مردمی و ضد استبدادی است.